مردی از تبار زنده شهیدهیاد کشتگان

۴۰ پرسش از محضر آیت الله سید مرتضی نجومی

به انضمام اجازات، وصیت نامه و تصاویر



محمد جواد مهری

بسم الله الرحمن الرحیم

مردی از تبار زید شهید در دیار کرمانشاهان

نویسنده:

محمد جواد مهری

ناشر چاپی:

موسسه فرهنگی هنری و سینمایی کوثر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

مردی از تبار زید شهید در دیار کرمانشاهان

مشخصات کتاب

سرشناسه : مهری،محمدجواد، ۱۳۵۳ -

عنوان و نام پدیدآور : مردی از تبار زید شهید در دیار کرمانشاهان: ۴۰ پرسش از محضر آیت الله سیدمرتضی حسینی نجومی به انضمام اجازات، وصیت نامه و تصاویر/ محمدجواد مهری.

مشخصات نشر : کرمانشاه: موسسه فرهنگی هنری و سینمایی کوثر، ۱۳۹۴.

مشخصات ظاهری : ۱۳۸ ص.: مصور(رنگی).؛ ۱۴×۲۱س م.

شابک : ۱۵۰۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۹۶۴-۲۷۰۳-۶۷-۸

موضوع : نجومی، سیدمرتضی، ۱۳۰۷ - ۱۳۸۸.

موضوع : مجتهدان و علما -- ایران -- کرمانشاه -- سرگذشتنامه

رده بندی کنگره : BP۵۵/۳/ن۳۵م۹ ۱۳۹۴

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۹۸

شماره کتابشناسی ملی : ۴۱۸۸۴۴۲

اشاره

ص: ۱

فهرست مطالب

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحیم

قالَ رَسوُلُ اللهِ (ص) : عِندَ ذِکرِ الصّالِحینَ یَنزِلُ الرَّحمَه ؛ پیامبر گرامی فرمود: هنگامی که یاد نیکوکاران به میان می آید رحمت الهی فرود آید.(۱)

آیت الله سیّد مرتضی نجومی شخصیتی است که سخن گفتن و قلم راندن در مورد او کار آسانی نیست، هموکه رجل علم و عمل، مرد ایمان و یقین و عینیّت خوبی، پرهیزکاری، زهد و اخلاص بوده است.

شخصیتی که خط و مشی او (غیر از مسئله ی عصمت) خط و مشی ائمه ی اثنی عشر سلام الله علیهم اجمعین بود و به هیچ چیز و هیچ کس به جز خداوند متعال دلبستگی نداشت.

شخصیتی که باکمال عزّت نفس ومناعت طبع وقناعت زندگی می کرد، در لباس، غذا، مسکن، عفو، اغماض و ایثار ... وصف ناشدنی بود، در مسائل اخلاقی حقّاً معلمی اخلاقی بود،دیدارش انسان رابه یادخدامی انداخت،گفتارش دردل می نشست،تلاش بی وقفه ای داشت که گمنام وناشناخته بماندوازهرگونه شهرتی خود را دور می داشت.

یک انسان پاک، مخلص و مرد لحظه های ناب بندگی بود، در پرتو ایمان جازم و یقین خلل ناپذیر خود، پرده های غلیظ مادیّت را کنار زده و به سرا پرده حریم حق و بارگاه قدس حضرت رب العالمین راه یافته بود.

ص: ۷

۱- علامه مجلسی ، بحارالانوار ، ج ۹۳ ، ص ۳۴۸ .

آن مرحوم از مجتهدین بزرگوار و از بیوت علم و عمل و تقوا و به تعبیر خودشان، اجداد پدری و مادری شان تا متجاوز از ۳۵۰ سال پیش همگی از علماء و اتقیاء و افاضل نادره عصر خویش بوده اند.

شخصیتی که از جهت سیادت و انتساب، از طرف پدری از نوادگان والا و گرانقدر حضرت زید شهید فرزند امام همام سیّد الساجدین زین العابدین حضرت علی بن الحسین علیهما الصلاه و السلام و از طرف مادری با هفت واسطه به استاد الکل مجدد المذهب فی القرن الثانی عشر

آقا محمد باقر بن محمد اکمل مشهور به وحید بهبهانی (۱۲۰۵-۱۱۱۸ ق) که او نیز با چهارده واسطه به شیخ مفید (۴۱۳-۳۳۶ ق) می رسید می باشد.

همو که مراتب علمی و فقاهتی اش بر هیچ اهل علمی پوشیده نیست، خصوصاً با وجود اجازات از اعلام علمای حوزه ی بلند آوازه ی نجف اشرف مثل آیت الله العظمی میرزا محمد باقر زنجانی و آیت الله العظمی حاج سید عبدالاعلی سبزواری که نزد اساتیدی چون شیخ الطائفه سلطان تحقیق و مرکز دائره ی قطب آسمان فقاهت آیت الله العظمی میرزا محمد حسین نائینی و سید علماء و فقهاء اسلام مرجع وحید شیعه آیت الله العظمی سیّد ابوالحسن اصفهانی و علامه ی عصر و شیخ محققین کرام آیت الله العظمی ضیاءالدین عراقی تلمذ فرمودند.

شخصیتی که استادش او را "سید الفقهاء و المجتهدین الاعلام" می نامند.

و پـدرش از این تعبیرات بی انـدازه خرسـند و او را عالماً عاملاً مجتهـداً زَکِیّاً تَقِیّاً ذا فُنُونٍ کَثِیرَهٍ لَیسَ لَهُ فِی الخُطُوطِ عَدِیلٌ وَ لا نَظِیرٌ ؛ خطاب می کند.

آن مرحوم علاوه بر اشـراف و تسـلّط بر مبانی فقهی و اصولی و تفسـیر قرآن، از علماء هنرمند و خوشـنویس نامدار قرن حاضـر بود.

هنرمنـدی که هنر صـحافی به انواع گوناگونش، ورّاقی ، ساختن کاغذهای رنگی و ابر و باد و قطعه سازی و مرقّع سازی، و هنر تـذهیب و نقاشـی مینیاتور به ویژه گل و بوته سازی، و خطوط ثلث، نسـتعلیق ، شکسـته و نسـخ؛ یگانه دوران بود و با دنیایی از ذوق و هنر و نجـابت و اصـالت وکرامت انسـانی ، تابلوهای ارزنـده و قطعات نفیسـی را گردآوری و از خود به جا گـذارده که یادگاری جاودان است.

هنرمندی عالیقدر و استادی گرانمایه از شاگردان استاد هاشم محمد بغدادی که هنرمند و خوشنویس یگانه ی دول عربی بود.

به راستی که او در این عصر نمونه ای از گذشتگان صالح بود که به خاطر ملکات تقوا و فضائل اخلاقی راسخ، خیلی ها درباره او ارادتی بیش از معمول داشـتند و او را در صفای نفس و قداست باطن صاحب نفس مؤثر می دیدند و برای او فضائلی معنوی قائل بودند.

و به همین سـبب بود که ولی امرمسـلمین مقام معظم رهبری حضرت آیت الله العظمی خامنه ای (زید عزّه) او را عالمی پارسا و بزرگوار، فقیه اخلاقی و مردمی، هنرمندی چیره دست و نام آور،

عالمی عامل و وظیفه شناس و قرار گرفتن همواره ی وی در صراط مستقیم انقلاب می داند.

بنابراین سخن ما از مرحوم آیت الله نجومی (ره) ،سخن از شخص نیست، بلکه سخن از یک توده خوبی و صفا و بزرگواری است و سخن از ارواح لطیفه بسیار پاک است و بالاخره سخن از یک مربی با اخلاص و دلسوز و بلند مقامی است که احیاء نام او، احیاء انسانیّت و جوهره ی آدمیّت است.

سَلامُ اللهِ عَلَیهِ یوم وُلِدَ وَ یَومَ ماتَ وَ یَومَ یُبعَثُ حَیَّاَ سَعیداً .

نوشته ی حاضر، گوشه هایی از لطافت های روح آن مرد خدایی را بازگومی کند و خوانندگان را به رموز سعادت و عوامل خوشبختی و قرب به خدا و آشنایی با حریم ملکوت آشنا می سازد.

امید است که این اثر ناچیز را خداوند متعال به عنوان گامی مختصر و کوتاه در راه ترسیم چهره مبارک و تابناک علامه ی هنرمند حضرت آیت الله حاج سید مرتضی نجومی بپذیرد و قبول فرماید و ذخیره ای برای روز بی چاره گی همگی ما قرار دهد، بِمُحَمَّدٍ وَ اَهلِ بَیتِهِ علیهم السلام .

غرض نقشی است کز ما جای مانَد که هستی را نمی بینم بقایی

مگرصاحب دلی روزی ز رحمت کند در حق درویشان دعایی

محمد جواد مُهری

۸۸ / ۸ / ۲۵

ص: ۱۰

بخش اول: گفتگویی صمیمی با آیت الله نجومی

اشاره

گفتگویی صمیمی با آیت الله نجومی(۱)

ص: ۱۱

۱- بخشی از این گفتگو در اوائل انقلاب، دوران جنگ تحمیلی در کتابخانه ی معظم له به صورت مصاحبه انجام شده که « مجله ی کیهان فرهنگی، سال دوم، شماره ی ۲، اردیبهشت ۱۳۶۴ به چاپ رسیده و بخشی دیگر ما خود طرح سوال نموده و از زندگی نامه ی خود نوشت آن مرحوم « کیمیای هستی » که نقل قول مستقیم معظم له است، پاسخی برای آن در نظر گرفتیم.

۱. تقاضا می کنیم مختصــری از شــرح حال خود و اساتید محترم تان و یادگاری هایی از زمان اقامت تان در نجف اشرف را بیان بفرمایید ؟

با تشکر و امتنان از این لطف و مرحمت شما، بنا به حسب وظیفه و تقاضای برادران محترم عرض می شود :

اگر مقصود شـرح حال درس و اسـتاد و سفری و رفت و آمدی است بدون توجه به زوایای مطالب و نکات و دقایق، شرح حال بنده چون همه طلاب علوم دینی و برادران روحانی دیگر است.

۲. غرض ذکر نکات نغز، لطیف و آموزنده از زندگی پر بار و پر برکت حضــرت عالی است که بیان فرمایید، این نوع شرح حال مورد نظر است.

البته روشن است که این طور شـرح حـال هـا تنهـا یـک ترجمه حـال نیست و شایـد ارزش آن را داشـته باشـد که وقتی از شـما عزیزان را بگیرم، مخصوصـاً بـا توجه به این مطلب که چه مقـدار مطالب شـیرین و نکات و دقایق لطیف علمی، تاریخی، ادبی، تحقیقی و تتبعی از گذشتگان ما، همه از

دست رفته است، چرا که به کتابت در نیامده و محفوظ نمانده است.

۳. کاملاً درست است، لطفاً پیرامون تولد و خاندان تان توضیحاتی بفرمایید؟

عرض می شود خاندن ما از سادات حسـینی و از اولاد سادات که در زمان حضـرت امام باقر و امام صادق علیهما السلام ساکن کوفه بوده اند می باشند و طبق شجره موجودی که مرحوم امین عاملی آن را در جلد ۴۵

اعیان الشیعه در ترجمه ۲۱۵۲ آورده اند، سلسـله نسب ما به جناب حسـین ذی الدمّعه فرزند زید شهید، فرزند مبارک امام همام سیدالساجدین و زین العابدین علی بن الحسین علیهما الصلاه والسلام می رسد.

سلسله سیادت بدین قرار است؛

۱. بنده سید مرتضی

۲. فرزند سید محمد جواد

۳. فرزند سید اسماعیل

۴. فرزند سید حسن

۵. فرزند اسماعیل

۶. فرزند محمدرضا

۷. فرزند عبدالرّزاق

۸. فرزند محمّد اسماعیل

۹. فرزند محمّد صالح

۱۰. فرزند موسی

۱۱. فرزند عیسی

۱۲. فرزند احمد

۱۳. فرزند محمّد

۱۴. فرزند علی

۱۵. فرزند محمد

۱۶. فرزند یحیی

۱۷. فرزند حسین ذی الدّمعه

۱۸. فرزند والا و گران قدر زید شهید

ص: ۱۴

۱۹. فرزند امام همام سید الساجدین و زین العابدین حضرت علی بن الحسین علیهم السلام.

در این شجره نامه ظاهراً چند نفری ثبت نشده و از قلم افتاده است. جدّ پدری من مرحوم مغفور آیت الله آقا میرزا اسماعیل نجومی فرزند مرحوم آقا میرزا سیّد حسن بوده است.

مرحوم آیت الله حاج شیخ حسن علامی همیشه از ایشان به مرحوم آقا بزرگ تعبیر می فرمود و همیشه بدین معنی تصریح می فرمودند که آقا میرزا اسماعیل از محققان بزرگ و مجتهدین معروف و معدود تاریخ کرمانشاه بوده که شهر کرمانشاه کمتر مثل ایشان را به خود دیده است. آن مرحوم؛ فقیهی اصولی و حکیم، خوشنویسی کم نظیر و در نوشتن انواع خطوط توانا بوده است.

آن جناب از شاگردان و تلامذه بزرگ مرحوم فاضل اردکانی در کربلا بوده است و در بازگشت از کربلا به کرمانشاه آمده، ساکن می گردد.

باری مرحوم آقا میرزا اسماعیل داماد مرحوم آخوند ملا علی اکبر کرمانشاهی بوده که او و برادرش آخوند ملا عبد الجواد از شاگردان صاحب الجواهر و فاضل اردکانی و فرزندان محمد حسین و از ائمه جماعت و مجتهدین بنام کرمانشاه بوده اند که به سبب بی اعتنایی به تراجم احوال این بزرگان، نامشان از یاد رفته و تاریخ کرمانشاه از یاد و ذکر چنین بزرگانی محروم مانده است .

قبر مرحوم آخوند ملا علی اکبر در قبرستان سابق کرمانشاه بود (قبرستان فیض آباد)که حقیر در معیّت والدم بسیار زیاد او را زیارت می نمودم و متأسفانه در تغییرات شهری آن قبرستان از بین رفت.

مرحوم آقا میرزا اسماعیل ؛ در سوم محرم ۱۲۵۶ قمری در کرمانشاه متولد و در ۱۳۱۸ قمری به رحمت ایزدی پیوسته و حسب الوصیه در سر راه زوار کربلا مدفون گردیدند.

ایشان می فرموده اند :

میل دارم همیشه غبار نعال زوار حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام بر سر قبرم باشد.

و به همین مناسبت هم؛ عده ای از افراد خانوادگی حسب الوصیه خودشان در اطراف ایشان در کنار راه و بیرون مقبره آل آقا مدفون می گردند.(۱)

۴. استاد ظاهراً پدران و اجداد شما ساکن مشهدالرضا علیه السلام بوده اند در این باره توضیحاتی بفرمایید؟

بلی پدران و اجداد حقیر ساکن ارض اقدس رضوی بوده اند و با سمنان هم ارتباط داشته اند و در آن جا قنات موقوفه بر آنان بوده به نام قنات موقوفه سادات و کسی نمی داند که این سادات کیانند، بعد از مشهدمنتقل به ارض اقدس کربلای معلّی شده و مدت مدیدی هم ساکن کربلا بوده اند، سپس منتقل به کرمانشاه می شوند.

طبق طومار زایچه خانوادگی مرحوم آقا سیّد میرزا حسن پدر جّدم آقا سیّد میرزا اسماعیل در کرمانشاه به تاریخ شب دوشنبه دوازدهم شهر شعبان المعظم ۱۲۱۲ بوده است.

مرحوم آقا سیّد میرزا حسن دارای سه پسر بوده اند؛

۱- درباره خاندان آل آقا کتاب« پرچمدار معارف علوی در عصر قاجار » اثر مؤلف را ملاحظه فرمایید.

اولین آقا سیّد میرزا رضای منجم باشی ؛ متولد شب چهارشنبه هفدهم شهر محرم الحرام ۱۲۴۴ ق .

و دومین پسر؛ آقا سیّد ابراهیم ؛ متولد روز سه شنبه هفدهم ماه شعبان المعظم ۱۲۵۱ ق .

و سومین پسر؛ آقا سیّد اسماعیل ملقّب به آقا بزرگ ؛ شب یکشنبه سی ام شهر محرم الحرام ۱۲۵۶ هجری قمری بوده اند.

بنابراین شاید قریب دویست و بیست سال پیش اجداد حقیر از کربلا به کرمانشاه منتقل و مقیم گشته اند.

۵. استاد لطفاً درباره مرحوم پدرتان آیت الله سید محمد جواد نجومی برایمان بگویید؟

آن مرحوم از مجتهـدین بزرگوار و اتقیاء روزگار و از علماء هنرمند و نسخ نویسان نامدار قرن حاضـر ما بود، که اهل هنر او را چون نیریزی عصر و وصال زمان می دیدند.

تولد آن جناب قطعاً در ۱۳۰۳ قمری بوده است و به هنگام وفات والد معظم اش مرحوم آقا میرزا اسماعیل ۱۵ سال داشته است.

آن مرحوم ۱۵ سال را با مرحوم والد متقی، عارف زاهد، عابد و هنرمند خود آقا میرزا اسـماعیل گذرانده است. معاشرت همان سال ها پایه های اعتقادی، علمی و هنری را برای او بنیان نهاده است.

پس از انجام دروس مقدماتی و وفات پدر بزرگوارشان، مراتب تدریجی علوم صـرف و نحو و معانی بیان و فقه و اصول را نزد علمای محترم و محقق کرمانشاه فرا گرفت.

دروس سیوطی، شرح شمسیّه و شرح جامی، مطوّل، معالم، شرح لمعه و قوانین را به ترتیب از محضر حجج اسلام و آیات عظام حاج میرزا حسین وکیل، آقا شیخ محمّد مدرس، حاج آقا عبدالله آل آقا (عموی همسرش) و عالم متقی آخوند ملا محمد حسین اصفهانی معروف به حاج آخوند جد فامیل محترم حاج آخوند آموخت.(۱)

سپس برای تکمیل تحصیلات و استفاده از محضر علمای بزرگ نجف به آستان مقدس مشرّف، ولی مصائب روزگار وگرفتاری های گوناگون زندگی، مجال اقامت طولانی به ایشان نداد.

پس از مدت کوتاهی قریب به یک سال مجبور به بازگشت به کرمانشاه زادگاه اصلی خویش می گردد.

و باز هم نزد علمای محقق و مجتهدین صاحب نظر شهر به استفاضه می پردازد و خود نیز علی الدوام به تدریس اشتغال داشته است.

اواخر تحصیل آن جناب نزد آیت الله مؤسس و مجتهد صاحب نظر و نابغه مرحوم حاج شیخ حسن علّامی بوده است.

صاحب کتاب "سردار کابلی" می گوید :

شاگرد برجسته مرحوم علّامی مرحوم آقا سید محمد جواد نجومی بوده است. و از آن مرحوم نقل می کند که می فرموده است؛ اگر کسانی که من می شناسم مجتهدند آقا سید جواد سیدالمجتهدین است و بین این دو بزرگوار مرحوم حاج شیخ حسن علامی وآقا سید جواد صداقت و صفای دائمی در طول عمرشان برقرار و از کودکی تا به هنگام وفات هر دو، این مهر و محبت استوار بود.

۱- درباره خاندان حاج آخوند کتاب« شیدای روح الله » اثر مؤلف را ملاحظه فرمایید.

آن جنـاب نه تنهـا نزد مرحوم علّامی، بلکه از نظر تقوا و جـدیّت در تحصـیل نزد اساتیـد و علمـا محترم، و بسـیار مورد علاقه و محبت آنان بود، که همگان بر فضیلت و شایستگی او معتقد و معترف بودند.

آن مرحوم از آیات عظام آیت الله آقا سـید ابوالحسن اصـفهانی و آقا ضـیاء الدین عراقی و آیت الله شـیخ محمد حسن علّامی و آیت الله حاج سیّد حسین حائری که پیش ایشان رسائل خوانده بود ؛ دارای اجازه اجتهاد بود.

توجه آن جناب به قرآن کریم و ادعیه و احادیث ائمه طاهرین سبب شد تا به خط نسخ بگراید و به کتابت آنها بپردازد.

من بنده بسیار کم دیدم که در سیاه مشق هایش عباراتی فارسی یا عربی غیر قرآن و ادعیه نوشته باشد.

زندگی علمی و دینی و تدریسی و اجتماعی ایشان اقتضای کتابت قرآن کامل و کتب ادعیه و احادیث را نمی کرد.

اما گهگاه به قطعه نویسی یا سیاه مشق می پرداخت.

آن مرحوم از اوائـل بلوغ و جوانی خـط نسـخ را نزد خوشـنویسان شـهر آموخته و نزد مرحوم حـاج محمـد صالـح خان کلهر به کمال رسانـده بود. مرحوم حاج محمـد صالـح خان کلهر از محترمین خاندان حاجی زادگان کرمانشاه و از افتخارات ایل کلهر است.

قطعه ای از همین حاج محمد صالح خان نزد حقیر است که به تاریخ ۱۲۷۳ قمری نوشته و به مرحوم پدرم گفته بود ؛ آن را در ۱۴ سالگی نوشـته است و به راستی اگر آن را در وسط گـذارده و اطراف آن را قطعه هایی از میرزای نیریزی، شاملو، پرتو، ملا علی عسکر ارسنجانی، سید

محمد بقاء شرفی المعالی، وصال و وقار فرزند وصال بچینند می بینند دست کمی از این اساتید معروف و بنام نداشته است.

مرحوم آیت الله سید جواد نجومی از نظر علاقه به خط خوش تعدادی قطعات به خطوط اساتید فن داشتند که هم

اکنون بحمدالله والمنه نزد حقیر موجود است.

آن جناب قریب سی و پنج سال در مسجد نواب کرمانشاه به اقامه جماعت پرداخت و خیلی از اتقیای شهر به ایشان اقتدا می نمودند.

و در طول این مدت بسیار کم بود اجازه دهد در رفت و آمدش مریدان و علاقه مندانش با او باشند.

آن مرحوم پس از عمری تقدّس و تقوا در شب چهارشنبه هجدهم مرداد ماه ۱۳۴۶ شمسی دوم ماه جمادی الاول ۱۳۸۷ قمری ساعت ده و ده دقیقه بعد از ظهر سه شنبه هفدهم مردادماه در سن ۸۴ سالگی به رحمت ایزدی پیوست و همان شب جسد مبارک آن مرحوم را غسل دادند و نماز بر آن بزرگوار توسط حقیر خوانده شد و در مسجد مرحوم حاج محمد تقی در کرمانشاه تا صبح به امانت گذارده و صبح با تشییعی کم نظیر یا بی نظیر در سطح شهر به روی دوش اهالی حمل و سپس به آرامگاه ابدی آن مرحوم، آرامگاه ابوحسین در قم حجره مخصوص علماء نقل و مدفون گردیدند.

علاقه عجیب مردم به ایشان چه در حال حیات شان و چه در تشییع ومجالس فاتحه و حتی بعد از سال ها وفات شان نشانه ارادت شدیدِ آنان به آن مرحوم و دلیلی بزرگ بر تقدس و طهارت نفس و بزرگواری ایشان بود.

ص: ۲۰

۶. آیا خاطره ای از وفات ایشان دارید ؟

به جاست دو خاطره از وفات ایشان عرضه بدارم :

خاطره اول ؛ دو سه روزی قبل از رحلت آن مرحوم، بچه های کوچک بنده در منزل ما که منزلی کوچک بود بازی می کردند و سر و صدایی راه انداخته بودند، ایشان که بر روی تخت خواب دراز کشیده بودند آهسته فرمودند به این ها بگویید دو سه روز دیگر با من مدارا کنند یا جمله ای قریب به این مضمون، و دو سه روز بعد به رحمت ایزدی پیوستند.

خاطره دوم ؛ صبح آن روزی که شبش رحلت فرمود، از صبح به حالت آرامش مخصوصی فرو رفتند، دکتر مخصوص شان را طلبیدیم، آمدند و از آرامش عجیب ایشان شگفت زده شدند به من گفتند ؛ ایشان دیگر رفتنی و در حال احتضارند، هیچ گونه آمپولی به ایشان نزده و اذیتشان نکنید.

از همان صبح از نوک پای ایشان بدن شروع به درخشندگی و سفیدی بسیار دلنشینی کرد ؛ مثل آنکه بدن شان را شست و شو می دهند.

و من برای اولین بار در بالین مریضی محتضر، حاضر و ناظر بودم و عجیب این بود که کاملاً خط و موج تلألؤ و سفیدی بدن نمایان بود که تا کجا رسیده است.

سبحان الله این درخشندگی و تلألؤ که به نوک سر رسید ایشان رحلت فرمودند.

در حال احتضار در کمال آرامش بدون هیچگونه ناراحتی و اضطرابی بود. فقط از گوشه چشمانش گهگاه اشک می ریخت و درست در لحظه فوت

ص: ۲۱

ایشان بطور محسوس نوری دور تخت ایشان را فرا گرفت که من وحشت نمودم.

شاید این نور در نظر بنده جلوه می کرد و دیگران می گفتند بوی عطر عجیبی فضا را گرفت، به طوری که شب هنگام که جنازه را برای غسل به غسالخانه بردیم، در مسیر راه، استشمام بوی خوش می نمودند.

خداوند متعال آن مرحوم را در کنف رحمت و لطف خویش با آباء کرام و اجداد طاهرینش محشور و مبعوث فرماید.

۷. استاد درباره مادرتان که از خاندان علم و تقوا بوده اند توضیحاتی بفرمایید؟

والده ی متقیه و صالحه ی بنده که به راستی نمونه سلامت نفس، دیانت، تقوی، دلسوزی و مهر و محبت بود با حساب هایی که کرده ایم، ظاهراً در سال ۱۳۲۷ قمری متولد شدند.

آن مرحومه فرزند مرحوم مغفور آیت الله شیخ مرتضی علم الهدی آل آقا بودند ؛ آن مرحوم (شیخ مرتضی) دارای اجازه اجتهاد از مرحوم حاج شیخ حسن مامقانی و مرحوم فاضل شربیانی و مرحوم محقق آخوند خراسانی صاحب کفایه و حاج میرزا حسین حاج میرزا خلیل بودند.

ایشان فرزند مرحوم عالم متقی و پرهیزکار آیت الله آقا عبدالمحمد فرزند مرحوم آیت الله حاج آقا عبدالله آل آقا فرزند مرحوم آیت الله آقا محمد جعفر آل آقا فرزند مرحوم مغفور آیت الله العظمی صاحب مقامع آقا محمد علی تنها ناجی بزرگ ایران از فتنه صوفیه ای که به تحریک انگلیسی ها در ایران داشت شعله ور می گشت.

ایشان هم فرزند شایسته و والای استاد الکل مجدد المذهب فی القرن الثانی عشر آقا محمد باقر بهبهانی بن محمد اکمل رحمه الله علیهم اجمعین.

همه این بزرگان غیر از شخص وحید و پدرش محمد اکمل و مرحوم آقا عبدالمحمد آل آقا در مقبره خاندان آل آقا در کرمانشاه مدفونند. مرحوم وحید در رواق حرم

مطهر کربلا و مرحوم آقا عبدالمحمد در صحن کربلا نزدیک باب السدره مدفونند.(۱)

مرحومه ی والده ی ما در طلوع فجر روز سه شنبه نهم شهر رمضان المبارک ۱۴۱۱ مطابق با ششم فروردین ماه ۱۳۷۰ شمسی به رحمت ایزدی پیوستند و در حیاط آرامگاه ابوحسین در قم ، نزدیک قبر خواهر محترمه شان که قبلاً خریداری شده بود مدفون گشتند.

از آنجا که این بانوی محترمه واقعاً دارای ویژگی های خاص بود؛ ازاین جهت مایل بودم قدری از اخلاقیات ایشان را جهت تعلّم فرزندان و بانوان محترمه بیان نمایم :

این بانوی صالحه متقیه واقعاً از تحفه های روزگار و نوادر زمان بود، با آن که دختر یکی از علمای بزرگ و آیات فامیل آل آقا بودند، هیچ گاه بنده در طول زندگی ام ندیدم ایشان بگویند من دختر که بودم و با این که وضع زندگی پدرم از حدّ متوسط پائین تر و ایشان خیلی غیور در امور مالی بودند و هیچ گاه نیازی و گرفتاری را به کسی ابراز نمی داشتند.

ولی این بانوی صالحه با کمال متانت و استواری، کمال احترام را به همسر بزرگوارش مبذول می داشت.

۱- در این زمینه کتاب« سرزمین آرزو ها » اثر مؤلف را ملاحظه فرمایید.

آن مرحومه از اولاد خود چون سید بودند، احترام بسیار می کردند و بویژه بنده ناقابل را که روحانی بودم، بسیار محترم می داشتند.

در پانزده سالگی که بنده طلبه شدم دیگر مرا به اسم کوچک صدا نمی زدند و همیشه می فرمود : آقا مرتضی ! بعد هم که به حج مشّرف شدم می فرمودند : حاج آقا !

ما که دست و پای ایشان را با احترام می بوسیدیم، می فرمودند: راضی نیستم شما سیّدید، هیچ گاه در حضور بنده نمی خوابیدند و پای شان را دراز نمی کردند و هنگامی هم که مریض سخت بودند، بنده خدمت شان می رفتم، به همشیره ها می فرمودند؛ حاج آقا آمد مرا بلند کنید، بنشینم، یا اگر پای شان دراز بود می گفتند: پایم را جمع کنید.

نکته دیگری عرض می کنم :

چند روزی قبل از فوتشان حالشان وخیم شد، به طوری که ما احتمال دادیم حال احتضار ایشان باشد.

بنده برای رفع خستگی و قدری استراحت از منزل ایشان به منزل خودم آمدم، عصر همشیره ها تلفن زدند که ظاهراً مادر تمام نموده اند یعنی فوت شده اند، بیائید من به منزل ایشان آمدم و یقین کردم که ایشان دیگر حیات دنیوی را به پایان برده به رحمت ایزدی پیوسته است.

نشستم و گریه می کردم، یکی از همشیره ها سرش را جلو برد و به ایشان گفت: مادر حاجی آقا آمده است، مادر حاجی آقا آمده است.

بعد از چند لحظه ای، از دو مرتبه گفتن این کلام ایشان، من دیدم پلک چشم مادر تکان خورد ؛ مثل اینکه می خواست مرا ببیند.

به مقدار ۲۰ ثانیه ای گوئی جانی ضعیف به ایشان آمد. دیدم با صدای بسیار ضعیفی سخن می گوید، من به خیال اینکه سفارشی و وصیّتی دارند گوشم را نزدیک دهان ایشان بردم، ببینم چه می گویند. شنیدم با صدای بسیار ضعیفی می گوید: من راضی نبودم شما را به زحمت بیندازند، چرا شما را به زحمت انداختند.

سبحان الله ! این است علاقه معنوی و خدائی مادر به فرزند خود، نه محبت های دنیوی و کور وکر.

خداوند ایشان را با ائمه طاهرین و حضرت زهرای اطهر محشور فرماید و من بنده تا جان در بدنم دارم، مرتب در قنوت نمازهایم زبانم مترنم به این آیه مبارکه است :

رَبِّ اغفِرلی وَ لِوالِدَیَّ وَ ارحَمهُما کما رَبَّیانی صَغِیراً وَ اجزِهِما بِالاحسانِ اِحساناً وَ بِالسَّیِئاتِ غُفراناً .

امیدوارم که الطاف و عنایات و دعوات این پدران و مادران شامل حال ما باشد.

۸. استاد شما چند خواهر و برادر هستید ؟

از مرحوم (پدرم) سه پسر و پنج دختر بجا ماند؛

فرزندان پسری ایشان اولین نفر بنده ناچیز،

و دومین مهندس حاج سید محمد تقی نجومی،

و سومین مرحوم فقید سعید هنرمند عالی قدر و استاد گرانمایه سید ابوالحسن نجومی بود که دنیایی از ذوق و هنر و نجابت و اصالت و کرامت انسانی بود، تابلوهای ارزنده رنگ و روغن، پاستل سیاه قلم، آب و رنگ از او بجا مانده که یادگاری جاودان است. آن مرحوم متولد ۱۳۱۲

شمسی و در ۳/۹/۵۸ در اثر سانحه اتومبیل در راه سنقر کرمانشاه به لقاء الله و رحمت ایزدی پیوست.

۹. استاد از ولادت و نحوه نام گذاری خود برای مان بگویید؟

تولـد بنـده یـا به قول مرحوم جلال آل احمـد نزول اجلالـم در این عالم طبق نوشـته مرحوم والـد طاب ثراه که بخط مبارک و شیوای خود در پشت نسخه خطی عین الیقین فیض مرقوم داشته اند ؛

۲۳ جمادی الثانیه ۱۳۴۶ قمری است، طبق شناسنامه ۲۶ بهمن ۱۳۰۷ شمسی است.

اما ۲۳ جمادی الثانیه ۱۳۴۶ مطابق با ۵ آذر ۱۳۰۷ است و ۲۶ بهمن ۱۳۰۷ مطابق با ۵ رمضان ۱۳۴۶ است.

و نوشته مرحوم والد قطعاً صحیح است.

از نظر علاقه مرحوم والدم به اسم مرتضـی و همین طور به مناسـبت هم نامی با جد مادری ام مرحوم آقا حاج شیخ مرتضی علم الهدی بنده را هم مرتضی نام نهادند.

و خوشا که این نام برای بنده بعد ها مایه افتخار و پز و افاده ای شد، گهگاه که بعضـی اهل فضل و ادب عربی از ناچیز تعریفی می کردنـد، بنـده هم با کبریائی مزاحماننـد، برای خودم تمثّل به شـعر و گفته امام شافعی می کردم که در مـدح حضـرت امیر علیه السلام گفته است :

لَوأَنَّ المُرتَضی اَبدی مَحَلَّه

لَخَّرَ النَاسُ طُرّاً سُجَّدًالَه

اگر به فرض محال مرتضی علیه الصلاه و السلام منزلت و مقام خود را ظاهر و آشکار می فرمود ؛ هر آینه مردم بر او سجده می کردند.

بیت دوم شعر این است :

کَفی فی فَضلِ مَولینا عَلیٍّ

وُقُوعُ الشَّکِ فیهِ اَنَّهُ الله

کافی برای فضل و برتری مولای ما علی، که در خدا بودنش به شک افتادند.

۱۰. لطفاً درباره ایام کودکی و نوجوانی تان مطالبی بفرمایید؟

ایام کودکی مثل سایر بچه ها بر بنده گذشت و از آن زمان ها که هنوز دبستان نمی رفتم ؛ دو خاطره همیشه در نظرم جلوه گر است و چون خالی از لطف و شیرینی نیست به عرض می رسانم:

خاطره اول ؛ به خاطر دارم که مرحوم علامه بزرگوار حاج سید محسن امین عاملی در سفری که به ایران داشتند ؛ به کرمانشاه آمدند. یک روز صبح به همراهی چند نفر به منزل ما آمدند و مخصوصاً با آنکه خیلی کوچک بودم؛ می دیدم پدرم که در نظر من بزرگ مردی بود ؛ نسبت به ایشان بسیار متواضع است. و خیلی به

ایشان احترام می کند و من خیلی تعجب می کردم، بعدها فهمیدم که ایشان آن

روز برای دیدن کتب خطی و استنساخ بعضی از چیزها که لازم می دیدند آمده بودند .

در آن سفر هم مرحوم والدم دو رساله یکی از شیخ حسین بن عبدالصمد والد شیخ بهائی در مباحثه

با بعضی علمای حلب و دیگری از شیخ مفید اعلی الله مقامه در تزویج رقیه و زینب دختران رسول الله برای آن مرحوم با خط نسخ بسیار شیوا و زیبای خود نوشته بودند، که در اعیان الشیعه به همین جهت از آن مرحوم تشکری نموده و دعای خیر

می نماید، قد بلند و رشید و محاسن بلند و سفید و چهره ملکوتی و نورانی آن مرحوم همیشه در نظرم مجسّم است.

خاطره دیگری؛ که به خاطر یادآوری شخصیت های محترم و ارزنده آن جالب است، آن است که ظاهراً چهار ساله بودم که بواسطه نداشتن هم بازی در منزل، جلوی در منزل با کمال ادب نشسته و به مردم و عابرین نگاه می کردم و شب کلاهی از ترمه به سرم بود.

در پنجاه متری منزل ما مسجد مرحوم حاج محمد تقی اصفهانی بود که مرحوم آیت الله آقا سید محمد رضای واحدی قمی والد شهیدان مرحوم سید عبدالحسین و سید محمد واحدی در آن مسجد نماز می خواندند و غالباً آن

مرحوم به همراه مرحوم آقا بزرگ علاقبند جدّ آقایان جنابی ها که در سفری بین کاظمین و کربلا به زیارت قطعی امام عصر عجل الله تعالی فرجه نائل گردیده بود ؛ به مسجد می رفت.

این دو نفر هم، هر دو دارای قیافه ای بس نورانی و ملکوتی بودند که آدمی از دیدن شان سیر نمی شد.

بنده تا چشمم به این دو نفر می افتاد، بلند شده می ایستادم و سلام می کردم، هر دو نفر با کمال محبّت خم می شدند و مرا می بوسیدند و جواب سلام داده به مسجد می رفتند؛ همین عامل هم در بازگشت آقایان از مسجد تکرار می شد.

این قضیه هم، چون بسیار برایم تکرار شده بود دائماً در مد نظرم می باشد.

قضیه مرحوم آقا بزرگ جنابی که عرض کردم خدمت آقا امام زمان رسیده بودند، این بود که در سفری پیاده بین کاظمین و کربلا راه را

ص: ۲۸

گم کرده و از تشنگی و عطش مشرِف بر موت می گردد که حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف ایشان را با آبی بسیار خوش گوار و شربت مانند، سیراب می نمایند ؛ که پس از آن،مرحوم آقا بزرگ در زندگی احساس تشنگی نمی کرد و می فرمود : گهگاه آب می نوشم تا سلامی بر حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام و لعنت بر قاتلان آن جناب نمایم.

۱۱. استاد آیا از رژیم طاغوت خاطره ای قابل ذکر دارید برایمان نقل کنید یا نه ؟

در خاطرات بین سال های ۱۳۱۴ تا ۱۳۲۰ چند خاطره تلخ و شیرین هم به یادم است :

یکی قضیه برداشتن عمامه و دیگری کشف حجاب بانوان و سومی منع روضه خوانی و به خوبی یاد دارم که خانواده های نجیب و محترم چه مصیبتی جهت بیرون رفتن برای حمام داشتند، آن وقت ها که آب لوله کشی در خانه ها نبود و وسائل گرم کردن آب هم نبود، خیلی از محترمین به فکر افتادند در منزل حمام درست کنند، که به سرانجامی نرسید و از اذیت و آزاری که از پاسبان ها به زن های محترمه می رسید خاطرات بسیار تلخی است.

یکی از قضایای زمان رضاشاه ملعون منع روضه خوانی بود، ولی در همان زمان، صبح ها در منزل ما و عصرهادر منزل عموی بنده مرحوم آقا سید هادی نجومی که از اتقیاء زمان بود، مجلس عزاداری بر پا بود.

و از عجائب آن که با شدت منع در برگزاری مجالس سوگواری، متعرض این دو مجلس نمی شدند.

ص: ۲۹

یـادم است شبی در ایام دهه عاشورا که مجلس عزائی نبود، پـدرم در پای کرسـی برای ما بچه های کوچک و مادرمان از روی کتاب، روضه و مقتل حضـرت سـید الشـهدا می خواندند و کتاب هم، کتاب لواعج الاشـجان مرحوم آیت الله سید محسن امین عاملی بود که ایشان بفارسی ترجمه می نمودند.

خاطره ی دیگری هم نقل کنم :

خداوند متعال رحمت کند عمه بنده را که اصرار می کردند برای ایشان کتب دینی و اخلاقی بخوانم. علاقه به ایشان سبب شد که بنـده ناچار شـدم قـدری از وقت بازیم را به ایشان بـدهم، این امر سـعادتی والا و موهبتی الهی برای بنـده شـد، تا در حدود کلاس ششم ابتدائی خیلی از کتاب های اخلاقی و قصص دینی را بخوانم، به طوری که خیلی وقت ها پای منبر می نشستم، می دیـدم مطـالب را خوانـده ام و می دانم و خود این خوانـدن هـا سـببی بود که به بعضـی ازاشـتباهات تاریخی، ادبی و علمی آن گویندگان محترم واقف گردم و اکنون مجال بیان و بازگوئی آن لطائف دروغین و اعاجیب الاکاذیب نیست.

نثرِ مشـکل بعضی از کتب اخلاقی مثل، معراج السعاده سبب شد که بنده حالات علمای اعلام را برای آن مرحومه بخوانم و این جـا بود که خداونـد متعال بزرگ ترین لطف و عنایتش را نسـبت به بنـده ارزانی داشت، یعنی شـیفتگی به علماء و روحانیت و غرق شدن در بُعد ملکوتی بزرگان علمای دین و گرایش به سوی طلبگی و خواندن دروس دینی.

این شـیفتگی هر روز بیشتر می شـد، به طوری که بعدها که طلبه شدم با وجود مشـکلات طلبگی و سـختی وضع معاش آن ایام که خود مبحثی جداگانه دارد ؛ هیچ گاه در عمرم یک لحظه پشیمان نشده ام که چرا

طلبه شدم، با آن که می دیدم خیلی از هم شاگردی های دبستان و دبیرستانم به مقامات بالا و ریاست رسیده بودند، گاهی هم که دلتنگ می شدم به قضاوت نفسی می نشستم و به خود می گفتم؛ آیا راضی هستی که آن چه خداوند متعال به تو عنایت فرموده، بدهی و ده ها و صدها و میلیون ها مقابل دنیای دیگران را به دست آوری ؟

می دیدم به خدا قسم قلبم یک لحظه به این امر رضایت نمی دهد.

۱۲. حضرت استاد در چه سالی طلبه شدید و در نزد چه اساتیدی تلمذ فرمودید؟

سال ۲۱ و ۲۲ شمسی سال اول و دوم دبیرستان را گذرانده ام و سپس بیرون آمدم و برای خواندن دروس حوزوی یکسر به دروس طلبگی رو آوردم و مشغول خواندن جامع المقدمات شدم، در حالی که آن وقت هیچ

طلبه ای در کرمانشاه نبود .

این حالت نورانی و عرفانی که به برکت انفاس قدسیه علماء در دل داشتم، سبب شد تا در طول تحصیل و انتخاب اساتید همیشه نزد اشخاصی والا و منّزه به تحصیل بپردازم.

خیلی از جامع المقدمات را نزد جناب آقای آقا میرزا ابراهیم پور معتمد که مردی فاضل و متبحر در صرف و نحو عربی بودند ؛ خواندم و از نظر احتیاج کتاب های مرحوم والدم به صحافی و تجلید، فن و هنر صحافی را هم از جناب آقا میرزا ابراهیم یاد گرفتم. زیرا ایشان هم علاقه شدید به مطالعات مختلفه و اقتنای کتب دینیّه داشتند و هم خودشان کتاب

های خود را صحافی و تجلید می نمودند، البته صحافی و تجلید بنده چون جنبه معاش و مشتری نداشت، بعدها جنبه هنری یافت.

ص: ۳۱

از حسن توفیق و لطف حضرت احدیّت، دو ماهی بعد از شروع طلبگی بنده، آقایان علماء کرمانشاه به امر مرحوم آیت الله العظمی آقا سید ابوالحسن اصفهانی بنای برپایی حوزه علمیه را در کرمانشاه و مسجد حاج شهباز خان گذاردند، و اولین جلسه ی اجتماع آقایان علماء شهر، در منزل ما واقع گردید، که بنا شد آقایان هر کدام دروسی را متکفّل شوند، که اولین نفر مرحوم آقای حاج سید حسین معصومی لاری پیش قدمانه گفتند ؛ من از امثله به طلبه ها درس می گویم.

بدین گونه مدرسه و حوزه علمیه مسجد حاج شهباز خان تشکیل گردید و طلاب به گرمی مشغول درس خواندن شدند.

مرحوم حجت الاسلام والمسلمین آقای حاج سید حسین معصومی لاری با وجود کهولت سن و علاقه شدید به تربیت طلاب و اهل علم برای آینده استان و شهر، بدون هیچ گونه ناراحتی و بدون هیچ احساس ننگی که جامع المقدمات گفتن شأن ایشان نبود، برای مشتی بچه های ریز و درشت درس می فرمودند.

البته علمای دیگر هم مشغول گفتن کتاب های دیگر جامع المقدمات شدند.

در هر صورت با جمعی دیگر از عزیزان باز هم مقداری از جامع المقدمات، صمدیه، سیوطی، حاشیه ملاعبدالله، باب اول و چهارم مغنی و مطول، معالم، مقداری از شرح لمعه و قوانین را پیش مرحوم والدم که به حق خوب و تحقیقی درس می فرمود، خواندم.

ص: ۳۲

و دو سال تمام نزد ایشان مطول خوبی خواندم و هم پیش ایشان قوانین و شرح لمعه می خواندم که به نجف اشرف عزیمت نمودم و بقیه آن دو کتاب را آن جا خواندم.

مقداری از سیوطی و مغنی را هم نزد مرحوم حجت الاسلام و المسلمین عالم بزرگوار آقای حاج سید محمود معصومی لاری که مدرسی بسیار خوب و مخصوصاً در ادبیات عرب تبحری داشت ؛ خواندم، مقداری از شرایع را هم نزد مرحوم حجت الاسلام و المسلمین آقای حاج شیخ حسن حاج آخوند به همراه فرزند گرامی شان جناب حجت الاسلام والمسلمین آقای حاج آقا مجتبی حاج آخوند خواندم.

۱۳. استاد چه شد که تصمیم به عزیمت به عتبات مقدسه و حوزه علمیه نجف اشرف گرفتید ؟

باری رفت و آمد علاقمندان و همشهریان را به منزل والد و معاشرت بیش از اندازه را بلائی بزرگ برای ادامه تحصیل دیدم، لذا تصمیم جدی به عزیمت به عتبات مقدسه و انتقال به حوزه علمیه نجف اشرف گرفتم.

مخصوصاً وقتی مرحوم آیت الله مدنی شهید برای سفر به عتبات عالیات به کرمانشاه و حوزه علمیه آمدند، من تصمیم گرفتم هر طور شده ولو به طور قاچاق با ایشان به عراق بروم، که صلاح ندانستیم.

(خلاصه) صبح ها تقریباً نیم ساعت بعد از آفتاب در منزل، با همراهی طلاب دیگر خدمت والدم شرح لمعه و قوانین می خواندیم، یک روز صبح زود تقریباً اول آفتاب یکی از بازاریهای محترم به منزل ما آمدند و من تعجب کردم که ایشان می دانند ؛ ما درس داریم و صبح به این زودی به منزل آمده است، نشستند و گفتند :

آقا بنده دیشب خواب عجیبی دیده ام که طاقت نداشتم بگذارم بعداً خدمت شما عرض کنم.

اکنون آمده ام خوابم را بگویم و از خدمت مرخص شده و مزاحم صبحانه و درس شما نشوم.

گفتند : این خواب مربوط به شما نیست و مربوط به این آقاست و اشاره به بنده کردند و سپس خواب عجیبی راجع به عنایتی عجیب و بی مانند از آقا امیرالمؤمنین در حرم مطهرش نسبت به بنده بیان کردند که مرحوم پدرم بی اندازه خوشحال و خرسند گردیدند و خیلی دعای خیر نمودند.

دو ماه بعد از این خواب بود که بنده ناگهان اقدام به گرفتن گذرنامه نمودم و به اتفاق عده ای همشهریان که عازم زیارت عتبات مقدسه و حضور عاشورای حسینی در کربلاء بودند؛ حرکت بسوی عراق و کاظمین نمودیم، چون دو سه شب بعد تاسوعا و عاشورای حسینی بود، لذا یک شب را همگی در کاظمین گذراندیم و سپس عازم کربلا گردیدیم.

ظاهراً ششم محرم از کرمانشاه حرکت، شب هفتم را در کاظمین بودیم و شش شب هم در کربلا ماندم و روز سیزدهم محرم ماشین گرفته به نجف اشرف مشرّف و بواسطه آشنایی با یکی از خویشان که در مدرسه آقا سید

محمد کاظم یزدی بودند به آن مدرسه رفتم.

تمام طلاب به تماشای عزاداری صحن مطهر علوی رفته بودند و بنده نوجوانی غریب و بسیار دلتنگ و تازه به تنهایی به سفر رفته، در مدرسه، جلوی ایوان یکی از حجرات نشسته و آهسته آهسته گریه می کردم، که خداوندا می شود به من توفیق اقامت دائم در حوزه علمیه عطا شود؟

ص: ۳۴

دو سه ساعت بودم، تا آن آشنا آمد، بعد از معرفی مرا به حجره خود برد و دو سه روزی در حجره ایشان بودم، به دست مبارکش برای من غذا می پخت و پذیرائی می کرد و ایشان کسی نبود جز مرحوم آیت الله حاج آقا ابوتراب آل آقا رحمه الله علیه.

سپس حجره کسی را که خودش شب ها به منزل می رفت برای من گرفتند و به آن حجره منتقل شدم.

تاریخ ورودم را به نجف اشرف پشت جلد دوم کتاب قوانین بدین گونه یاداشت نمودم.

تاریخ ورود این حقیر سرا پا تقصیر، بنده مذنب عاصی مرتضی النجومی الکرمانشاهانی به نجف اشرف علی ساکن ها الآف الثناء و التحف عن واهب المواهب و مالک التحف روز سیزدهم محرم الحرام سال یک هزار و سیصد و شصت و نه من الهجره المقدسه النبوته المصطفویه علی مهاجرها آلاف الثناء و الصلاه والسلام.

قریب یک ماهی در مدرسه مرحوم آقا سید محمد کاظم یزدی (۱۳۳۷-۱۲۴۷ ق) بودم، سپس منتقل به مدرسه بزرگ مرحوم آیت الله آخوند خراسانی (۱۳۲۹-۱۲۵۵ ق) و سپس به مدرسه مرحوم حاجی یعنی حاجی میرزا حسین حاج میرزا خلیل و بعد از چند ماه منتقل به مدرسه وسطای مرحوم آخوند شدم که قریب چهار سال و نیم یعنی تا هنگام ازدواج و انتقال به منزل در مدرسه وسطی سکنی گزیدم.

۱۴. استاد پس از استقرار در حوزه علمیه نجف اشرف چه کتاب هایی را و در نزد چه اساتیدی تلمذ فرمودید؟

بعد از تشرّف به نجف و انقضاء ایام عزاداری عاشورای حسینی و شروع شدن درس ها، برای ادامه شرح لمعه و قوانین، مقدار باقی مانده جلد اول

و جلد دوم از شرح لمعه را نزد حضرت آیت الله آقا میرزا علی آقای فلسفی که هم اکنون ساکن مشهد مقدس اند خواندم.

قوانین را هم تا مقداری نزد مرحوم آقا میرزا احمد اردبیلی که بعدها به قم منتقل و به رحمت ایزدی پیوست ؛ خواندم و مقداری هم نزد جناب آقای آقا شیخ علی کاشانی خواندم.

از ابتدای رسائل تا مبحث برائت نزد آقای حاج سید علی آقا بهشتی و مبحث برائت را نزد مرحوم آیت الله آقای سید محمد روحانی و از مبحث اشتغال تا آخر استصحاب را هم نزد مرحوم آیت الله آقای حاج سید احمد اشکوری که به راستی مدرسی عالی قدر بود ؛ خواندم.

مبحث تعادل و تراجیح را هم نزد جناب آیت الله حاج میرزا علی آقا فلسفی که برای بنده به تنهایی می فرمود ؛ خواندم، مکاسب شیخ انصاری اعلی الله مقامه را نزد مرحوم آیت الله العظمی آقای حاج سید عبدالاعلی سبزواری صاحب مهذب الاحکام فی شرح العروه الوثقی خواندم و بعدها هم ایشان به بنده اجازه اجتهاد مرحمت فرمودند.

جلد اول کفایه را هم نزد مرحوم آیت الله آقای سید محمد روحانی رحمه الله علیه و جلد دوم را نزد آقای سید عبدالاعلی سبزواری و همچنین به نظرم می آید که اواخر جلد دوم را هم باز نزد مرحوم آیت الله روحانی خواندم.

بحمدالله و المنه در تمام دوران تحصیل چه در ایامی که مجرد و ساکن مدرسه و حجره بودم و چه بعد که ازدواج نموده و به منزل منتقل شدم ؛ مشغول تحصیل و انجام وظیفه بودم و هیچ گاه نشد بدون عذر شرعی و عقلی یک روز درسم را ترک کنم، یا دیر به درس بروم، همیشه و حتی المقدور سعی می کردم که هر کتاب درسی را از اول شروع کنم که مشی و راه فکری صاحب کتاب کاملاً دستم باشد.

ص: ۳۶

هیچ گاه نشد که در صدد تعطیلی درس کسی یا کسادی درس طلبه ای برآیم، یا پشت سر آنها بدگوئی کنم، یا به علماء بزرگ و مراجع نعوذ بالله جسارت و سوء ادبی بکنم، و خداوند را سپاس گزارم که این خوی و خصلت ملکه و خلق ثابتی برای حقیر شد.

۱۵. استاد بفرمایید دروس خارج فقه و اصول را نزد چه اساتیدی گذرانده اید؟

سطوح که تمام شد، به چند درس خارج برای ارزیابی آن درس ها نسبت به حال و وضع خودم حاضر شدم و با سبک و سنگین کردن آن دروس که کدام بحالم مفید است ؛ درس خارج محقق بزرگوار و علامه بی نظیر مجهول القدر مرحوم آیت الله العظمی آقا میرزا محمد باقر زنجانی (۱۳۹۴-۱۳۱۲ ق) اعلی الله مقامه الشریف را به حال خودم انفع دیدم.

زیرا خود او مردی بسیار با حال ، متقی، فقیهی محقق، اصولیی سترگ، مدرسی بزرگ، بحاثه ای عالی قدر و از اکابر تلامیذ مرحوم میرزای نائینی و اعاظم اصحاب وی بود و درس اش هم، شلوغی درس آیات عظام دیگر را نداشت که شاگرد مجال بحث و کنکاش با استاد را نداشته باشد، بلکه گهگاه لطفی فرموده و تقریرات شاگردان را هم ملاحظه می فرمودند.

بدون اغراق در اغلب مسائل اصولیه، صاحبِ نظرات دقیقه و تأسیسیه بودند.

به طور مستمر، غیر از آن هنگام که در نجف نبودم، هفده سال به درس خارج فقه و اصول ایشان حاضر شدم و دو دوره و نیم، درس خارج اصول ایشان را دیدم، تقریرات اصول ایشان را هم نوشتم.

ایشان خیلی مایل بودند که آنها به چاپ برسد، ولی چون سلیقه بنده آن است که اگر بخواهم مطلبی را به چاپ برسانم تمام اطراف مسأله را علماً و تحقیقاً ملاحظه نمایم و چون مجال نظر در کلمات اصولی اعلام عصر را پیدا نکردم ؛ لذا از چاپ آنها خودداری نمودم.

البته در مدتی هم که مستمراً به درس مرحوم میرزای زنجانی حاضر می شدم، به درس خارج فقه آیات عظام دیگری چون مرحوم آیت الله آقا میرزا عبدالهادی شیرازی به مقدار کمی و مرحوم آیت الله آقای حاج سید محسن حکیم که بعضی از مباحث متأخره مستمسک را بیان می فرمودند و درس مرحوم آیت الله العظمی آقای حاج سید محمود شاهرودی، به ویژه مباحث حجی که بعدها بعنوان تقریرات درس ایشان توسط برادر فاضل و ارجمند ما جناب آقای جناتی به چاپ رسید ؛ حاضر شدم.

و اصولاً فقه جناب آیت الله العظمی شاهرودی اعلی الله مقامه را بیش از دو نفر دیگر حاضر شدم رحمه الله علیهم اجمعین.

۱۶. اســتاد شنیدیم با برخی از بزرگان حوزه ی علمیه نجف اشرف علاقه و ارتباط خاصی داشتید در این باره برای ما توضیحاتی بفرمایید؟

در ابتدای ورود به نجف اشرف شور معنوی و شیفتگی درونی از یک طرف و عطش شدید بر تتبع و اطلاع از کتب و علماء و کتابخانه ها از سوئی دیگر و حرص بر اکتساب مطالب تحقیقی و علمی فقه و اصول سببی بود که از

ابتدای ورودم به دو نفر کمال علاقه و ارتباط را پیدا کردم.

البته علاقه شدیدی به این دو نفر از کرمانشاه پیدا شده بود. با حضور در درس خارج به نفر سوم هم کمال ارتباط، ارادت و علاقه را پیدا کردم، اتصال و ارتباط با این سه نفر در طول حیات مبارکه طیبه شان و تا هنگام اقامت حقیر در نجف اشرف ادامه داشت.

اولین نفر؛ مرحوم آیت الله امینی (متوفی ۱۳۹۰ ه.ق مطابق با ۱۲ تیر ماه ۱۳۴۹ ش)،

و دومین نفر؛ مرحوم آیت الله حاج شیخ آقا بزرگ علامه تهرانی (۱۳۸۹-۱۲۹۳ ق)،

و سومین نفر؛ مرحوم آیت الله العظمی آقا میرزا محمد باقر زنجانی (۱۳۹۴-۱۳۱۲ ق) رضوان الله تعالی علیهم اجمعین.

اما درباره علامه ی امینی : یک روز به من گفتند؛ آقائی از نجف به کرمانشاه آمده است و در مسجد معتمد منبر می رود و چنین و چنان است. به زیارتش رفتم و با او نماز ظهر و عصر را خوانده، مقابل منبرش به استماع نشستم.

چه جمالی و چه کمالی، چه حالی و چه شوری، چه چشمانی نافذ و اشک ریز که گوئی چشمه فیض خدا است.

برای اولین بار می دیدم که کسی از سر تا پا در التهاب و عشق ائمه طاهرین می سوزد و چشم ها چون کاسه خون، اشک خونین می بارد.

برای اولین بار دیدم که کسی در محضر عالم و عامی، بی هیچ پروائی در مظلومیت امیرالمؤمنین ناله می کند و با صدای بلند و غرای خود گریه سر می دهد.

چنان شیفته حالت او شدم که چند ماهی بعد از رفتنش طاقتم طاق شد، گفتم؛ هر چه بادا باد قاچاق هم شده است، باید به نجف بروم آن جا سرزمین امینی پرور است.

به هنگام رفتنم مادرم که چون ابر بهاران بر من می گریست و در فراق من چاره جوئی می کرد، فرمود :

برو می دانم گریه های امینی تو را برد، بله امینی از کرمانشاه رفت، ولی " نوجوانی را مسلمان کرد و رفت ".

به دنبال او رفتم و صد رحمت بر صائب تبریزی فرستادم ؛ که گفته است :

این ندا می رسد از رفتن سیلاب بگوش

که در این خشک ممانید که دریائی هست

مرحوم آیت الله امینی به راستی سترگ مردی در عالم اسلام بود، او ذوب در اسلام و ائمه طاهرین شده بود.

وقتی جمعی از فضلای کتاب، محققین و خطبای نجف اشرف خواستند مجلسی بزرگ جهت بزرگداشت او در نجف برپا دارند که از کشورهای اسلامی شخصیت ها و نویسندگانی بزرگ شرکت جویند و خدمات او را ارج نهند، لا اله الا الله گویان و با چشمی که اشک در آن حلقه زده بود سری تکان داد، مثل آن که عظمت و سترگی خود را در عالم اسلام و ائمه طاهرین کوچک تر از این حرف ها می دید و از قبول این درخواست به شدت ابا کرد.

بله آن ها او را بزرگ مردی در تاریخ می دیدند و او در راه اسلام و ائمه طاهرین متفانی بود آن چنان که در بنای کتابخانه امیرالمؤمنین چون کارگری کار می کرد،کارگری محقق، بحاثه، علامه و کاتبی بسیار بلند پایه.

گاه می شد از راه ناچاری جلوی چشم طلاب عبا را کناری می گذاشت و با آن قامت رسا و استوار و چهره نورانی و ملکوتی که یکپارچه گیرندگی و جذابیت بود، سر تیر آهن را با پسرهای خود و سایرین می گرفت و جابجا می کرد.

از او سخن ها داریم، اما کو مجال صحبت و بیان یادگارها.

چه بسا که دو نفری بدون شخص ثالثی در کتابخانه آقا امیرالمؤمنین به روی دو صندلی نشسته ایم و چه رازها و چه الطاف و عنایاتی که نسبت به او شده بود بیان کرد. چه الطاف و عنایاتی در بیداری ها و چه الطاف و عنایاتی در خواب ها، چه بکاء ها و گریه ها و رازها و نیازها.

در ماه های مبارک رمضان که اواخر شب غالباً اهل حال به حرم مطهر علوی مشرّف شده و حال خوشی داشتند، مکرر شد که بنده در هنگامی که

در ایوان مطهر مشغول دعا خواندن و اذن دخول بودم، صدای گریه آن مرحوم را که در حرم مطهر مشغول دعا خواندن بود می شنیدم، صدای ایشان از حرم و رواق مطهر گذشته، به بیرون می آمد.

حالت بکاء و التهاب درونی اش در ایام عاشورا و حضورش در مجالس روضه، به خصوص اگر روضه حضرت زهرا علیها السلام را می خواندند که دیگر گفتنی نیست.

در این جا نکته ای را برای ثبت در تاریخ آیندگان عرض می کنم :

آقا زاده محترم ایشان استاد جلیل القدر آقای حاج شیخ رضا امینی فرمودند؛ والدم که در تهران مریض به روی تخت خوابیده بودند فرمودند: رضا من این داغ و عقده دلم را از کربلا نگشوده ام.

من برای سیدالشهدا گریه سیری در عمرم نکردم، با خداوند پیمان بسته ام که اگر خوب شدم، پنج سال در کربلا ساکن شوم، شاید گریه سیری بکنم و این عقده دلم را به پایان برم، ولی رحلت معهود به ایشان این مجال را نداد، گویا سیدالشهدا علیه السلام از محبتی که به او داشت، راضی به این همه سوز و گداز و سوختگی و گریه او نشد.

درباره علامه بزرگوار ما سخن ها و کتاب ها گفته اند و نوشته اند،که دیگر حاجتی به بیان بنده نیست.

ولی باز هم یکی از عنایات الهیه را که ضمن کلماتش برای بنده نقل فرمود بیان می کنم :

ایشان فرمودند؛ وقتی الغدیر را می نوشتم، خیلی مایل بودم کتاب الصراط المستقیم را هم ببینم (الصراط المستقیم تألیف شیخ زین الدین ابی محمد علی بن یونس عاملی بیاضی است که آن وقت به چاپ نرسیده بود و بعدها توسط کتابخانه مرتضوی در تهران چاپ شد).

ص: ۴۱

فرمودند شنیده بودم نسخه خطی اش در نجف نزد شخص معهودی است، خیلی مایل بودم ایشان را دیده و تقاضا کنم کتاب را به امانت بدهند که مطالعه نموده و سپس مسترد دارم.

یک شب؛ اوایل مغرب که می خواستم به حرم مطهر مشرّف شوم، دیدم آن شخص معهود با یکی دو نفر اهل علم دیگر در ایوان مطهر نشسته و مشغول صحبت اند.

خدمت ایشان رفتم و بعد از احوال پرسی تقاضای خود را اظهار کردم، عذرهایی آورد، من گفتم اگر می خواهی به من امانت ده و اگر نمی شود به بیرونی منزلت آمده، همان جا مطالعه می کنم و اگر این را هم قبول ندارید در دالان منزلت نشسته، مطالعه می نمایم.

گفتند : خیر نمی شود.

آخر الامر آن شخص گفت : شما هیچ گاه این کتاب را نخواهید دید.

آقای امینی فرمودند: مثل آن که آسمان را به سر من زدند، نه از آن جهت که او قبول نکرد، بلکه از مظلومیت آقا امیرالمؤمنین.

به حرم مشرف شدم و خطاب به آن حضرت عرض کردم چقدر شما مظلومید، یکی از ارادتمندان و شیعیان و ارادتمندان و خدمتگزاران شما هم می خواهد بخواند و به دیگران برساند.

این کتاب پیش یکی از شیعیان و ارادتمندان شما و در محیط شیعیان شماست، اما باز هم او از این کار ابا دارد، به راستی که مظلوم تاریخ و قرن هایی.

آن مرحوم فرمودند : حال گریه عجیبی داشتم به طوری که تمام بدنم تکان می خورد، ناگهان در قلبم افتاد که فردا صبح به کربلا بروم، به مجرد خطور این خطاب در قلبم، دیدم حال بکاء از میان رفته و یک شادابی مرا گرفته، هر چه به خودم فشار آوردم که به آن حال خوش و گریه و درد دل ادامه دهم، دیدم هیچ نمی توانم و به کلی آن حال رفته و تنها یک مطلب در دل من جایگزین شده است که به کربلا برو.

از حرم مطهر بیرون آمده به منزل آمدم، صبح به اهل منزل گفتم قدری صبحانه به من بدهید، می خواهم به کربلا بروم.

گفتند : چرا وسط هفته می روید و شب جمعه نمی روید، گفتم: کاری دارم، به کربلا آمدم و یکسر به حرم مطهر حسینی مشرف شدم.

در حرم مطهر به یکی از آقایان محترم اهل علم برخوردم، خیلی محبت و احوال پرسی کردند، گفتند : آقای امینی چه عجب وسط هفته به کربلا آمده اید(زیرا رسم علما آن بود که پنجشنبه ها مشرف شوند، تا زیارت شب جمعه را درک کنند).

گفتم کاری داشتم. گفت : آقای امینی ممکن است از شما خواهشی بکنم، گفتم: بفرمایید ! گفت: مقداری کتب نفیس از مرحوم والدم باقی مانده که بلا استفاده مانده و تقریباً محبوس است، بیایید ببینید اگر چیزی به دردشما می خورد امانتاً ببرید و بعد برگردانید.

گفتم: کی بیایم. گفت: من امروز کتاب ها را بیرون آورده مهیا می کنم جناب عالی فردا صبح برای صرف صبحانه به منزل ما تشریف بیاورید، هم صبحانه صرف کنید و هم کتاب ها را ملاحظه بفرمایید.

قبول کردم و رفتم. مقدار بیست و چند جلد کتاب به روی هم گذارده بود، من تا نشستم دست دراز کردم و اولین کتاب را که برداشتم، دیدم نسخه ای بسیار پاکیزه، نفیس و مجدول از کتاب الصراط المستقیم است.

حالت گریه شدیدی به من دست داد، صاحب خانه علت را جویا شد، من جریان قضیه کتاب را در نجف نقل نمودم.

ایشان هم از لطف الهی به گریه افتادند. کتاب مذکور و چند جلد کتاب نفیس دیگر را به امانت دادند و مدت سه سال نزد من بود تا بعد از رفع حاجت به شخص مذکور رد کردم. خیلی شادابی روحی برای انسان می آورد.

از این عنایات درباره ایشان اگر بخواهیم نقل کنیم، خیلی است و خود کتابی مفصل می شود.

۱۷. پس با اجازه تان ذکر خیری هم از علامه بزرگوار مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی بکنیم.

با کمال میل، البته درباره ایشان هم کتاب ها و شرح حال هایی نوشته اند، مخصوصاً فاضل محترم و نویسنده

گران قدر جناب آقای محمدرضا حکیمی کتاب شیخ آقا بزرگ را نوشته اند.

خودشان هم شرح حال مبارک خودشان را نوشته اند.

در ضمن تراجمی که در طبقات اعلام الشیعه از معاصرین که با ایشان به نحوی ارتباط داشته اند می آورند، گهگاه اموری هم که مربوط به خودشان است، ذکر می فرمایند، مخصوصاً در ترجمه مرحوم خاتمه المحدثین میرزای نوری و محدث جلیل القدر حاج شیخ عباس قمی و حاج شیخ علی زاهد قمی و شیخ محمد حسین کاشف الغطاء و سید حسن صدر و آقا میرزا محمد علی اردو بادی و سید عبدالحسین شرف الدین و غیر آنان.

مرحوم حاج شیخ رحمت الله علیه هم بسیار بزرگوار، سلیم النفس ، خود نگهدار، حلیم، دائم الاشتغال و الکتابه بودند.

به مجرد آن که از کتابت یا مطالعه دست می کشیدند، تا قدری استراحت کنند، می دیدیم آهسته آهسته به ذکر مشغول می شوند.

باز هم در ابتدای سخن از آن مرحوم نکته ای یادم آمد که عرض می کنم و مخصوصاً نظر آقایان اهل علم و تتبع و تحقیق را به این روح و روش کار معطوف می دارم.

روش من با ایشان چنان بود که هر وقت خدمتش بودم مزاحم مطالعه وکتابت شان نمی گردیدم، خودم لابلای کتب جست و جویی می کردم و به کار خودم مشغول می شدم و تضییع وقتی از ایشان نمی کردم.

ص: ۴۴

البته با کمال خجلت عرض می کنم که گهگاه مطالبی فوراً پیدا می کردم که برای ایشان ارزنده و قابل تصحیح و ضبط بود و ایشان از این جهت بسیار خرسند بودند.

اما آن نکته ای را که می خواهم نظر آقایان محترم را بدان معطوف دارم این بود که روزی یک نفر خدمت ایشان بود و با کلماتی که نه خیر دنیا داشت و نه آخرت، بیش از یک ساعت مزاحم وقت عزیز و مطالعه و کتابت ایشان شده بود و در تمام آن مدت بنده مشغول کارم بودم و شرکتی در حرف های آن شخص نمی نمودم، بعد که بلند شدند و رفتند دیدم این پیرمرد نودساله که چون مشتی استخوان به کار مشغول بودند، دست تحسری به سر زانوی خود کوبیدند و فرمودند : ببینید چگونه عمر و وقت ما دارد تلف می شود.

یوسف اسعد داغر لبنانی صاحب کتاب بسیار شیرین و ارزنده دورالکتب العربیه فی الخافقین در پشت نسخه ای که به آن مرحوم اهدا نموده بود این کلمات را نوشته بود:

هدیه (الی عبقریه التاریخ و شیخ الباحثین؛ هدیه به سوی اعجوبه و نابغه تاریخ و سید و آقای پژوهشگران و بحث کنندگان).

همین یوسف اسعد داغر در تقریظی که بر الغدیر نوشته و در مقدمه مجلد ۱۱ به چاپ رسیده است، می نویسد :

فو الله لولم یکن للشیعه فی القرن الرابع عشر الهجری غیرالسید الامینی فی غدیره و المغفورله محسن الامین فی اعلامه و العلامه الکبیر الشیخ آقا بزرگ فی ذریعته لکفی من رجال المله خدمه و هدیا لقوم یعقلون؛

سوگند به خدا، اگر در قرن چهاردهم هجری جز آقای امینی در فراهم آوردن الغدیر و فقید سعید سید محسن امین و شیخ آقا بزرگ تهرانی در تألیف کتاب الذریعه، شیعه مردان دیگری از مردان علم و دین نداشت، هر آینه برای نشر افکار اسلام و راهنمایی ارباب اندیشه و خرد کافی بود.

ص: ۴۵

بسیاری از مستشرقین و اساتید و نویسندگان و محققین غربی و حتی دول اسلامی و عربی خیال می کردند ایشان دم و دستگاه و منشی و کمک کار دارند، وقتی به اتاق ایشان که مفروش از زیلو و یا فرش رنگ و رو رفته بود می آمدند، واقعاً مبهوت می شدند، زیرا می دیدند با تن تنها و یک مشت استخوان برای دست یابی و فهرست کردن

کتب شیعه این همه پژوهش و کوشش نموده است و اگر تابستان بر او وارد می شدند در حیاط بیرونی منزل، او را به روی تشکی کوچک که به روی حصیری افتاده بود به همراه کتاب و قلم و اوراق و نوشته می دیدند. این رسم علمای بزرگوار ماست ...

۱۸. حاج آقا درباره استادی که بیشتر با او مأنوس بودید برایمان توضیحاتی بفرمایید؟

بیشتر با مرحوم آیت الله العظمی آقا میرزا محمد باقر زنجانی؛ البته قابل نیستم عرض کنم که این محبت و عشق و علاقه دو طرفه بود ،ایشان هم، بارها در غیبت بنده به همین نحو، نسبت به بنده اظهار لطف و بزرگواری فرموده بود.

میرزا ؛ قامتی میانه بالا ،استوار و قیافه ای موزون، نورانی و ملکوتی داشت، ذهنی وقاد و در مطالب علمی دقیق بود.

بسیار بی آزار، با صفا، سلیم النفس، بی هوی، ظریف و شوخ بودند. بسیار رقیق القلب و سریع التأثّر بود و به مجرد شنیدن صدای مصیبت، اشک در چشمش جولان می زد.

علاقه ای عجیب به ائمه اطهار و خاندان نبوّت داشت.

همه آقایان فضلائی که نجف اشرف بوده اند ؛ می دانند که ایشان روزهای پنجشنبه صبح ها روضه داشتند و به دست مبارکشان چای برای حاضرین که همه از علمای اعلام و افاضل طلاب بودند می ریختند و چه

بسیار که بنده در همان مجلس روضه کنار ایشان نشسته و چای دست نازنین شان را نوشیده ام.

میرزا خیلی از طنزهای علمی و شوخی های لطیف و مؤدبانه خوش شان می آمد و در آن مجلس چون خیلی صحبت های شیرین و علمی می شد و غالباً بنده ناچیز حاشیه طنز مانندی میزدم ؛ میرزا خیلی خرسند شده و می خندیدند، و لذا خیلی مایل بودند که بنده پیش ایشان بنشینم، گرچه قابل نیستم عرض کنم، ولی آن مرحوم بی اندازه نسبت به بنده علاقمند بودند، نه تنها نسبت به بنده، بلکه نسبت به هر طلبه ای که می دیدند با صفا و وفا و محققانه درس می خواند و به وظائف خود اشتغال می ورزد، علاقه داشتند.

از همین جهت هم، بود که درس میرزا سی، چهل نفر از طلاب محصل برگزیده ی خوب حوزه را شامل می شد، گوئی آنها را دانه دانه برای میرزا انتخاب کرده اند.

شاید وجود این نوع محصلین سبب بود تا طلبه ای که اهل درس، بحث وتحقیق و تتبع نبود، نتواند در درس میرزا جلوه ای بکند.

واقعاً اکنون این کلمات را می گویم حالت عجیبی دارم، نمی دانم چطور آن علاقه و عشق و سوزی را که نسبت به میرزا در می یابم بیان کنم.

بعد از گذشت بیست و شش سال از وفات ایشان، گوئی دلم برای او پرپر میزند.

عجبی نیست، همین حالت را من در حال حیاتش نسبت به او داشتم.

اجازه بدهید با کمال خجالت لطفی بزرگوارانه و خلقی کریمانه از آن مرحوم نقل کنم :

روزی به بنده فرمودند؛ شما چه وقت ها منزل هستید، عرض کردم فرمایشی دارید فرمودند: کار مختصری دارم و میل دارم در منزل خدمت شما برسم، عرض کردم هر وقت مایل باشید، بنده خدمتگزار شما هستم.

فرمودند: عصر پنجشنبه خدمت می رسم، تشریف آوردند و مدت بیست دقیقه ای یا کمتر نشستند و پس از صرف چای برخاستند و پاکتی را روی تشکی که نشسته بودند ؛ گذاردند. خجالت کشیدم عرض کردم: آقای میرزا پاکت را جا گذاشتید. چون دیدم آن را با التفاتی خاص به روی تشک گذاردند تا درب منزل به مشایعت ایشان رفتم و سپس به اطاق بازگشتم ،پاکت را گشودم، دیدیم آخرین لطف و محبتی را که می توانست و در قدرت داشت در حق بنده ابراز داشته و اجازه اجتهاد مفصّلی نوشته و در پاکت نهاده، به نفس نفیس گرامی اش تا منزل ما آورده بود، یک وقتی شبیه چنین عملی را هم از میرزای نائینی درباره خودشان نقل می فرمودند.

۱۹. استاد درباره اجازات اجتهاد خود از اساتیدی که در نزد آنان تلمذ نموده اید بفرمایید؟

قبلاً عرض کردم که اولین کسی که به لطف و عنایتش بنده را قرین سرفرازی فرمود مرحوم آیت الله العظمی آقا میرزا محمد باقر زنجانی بودند که اجازه اجتهاد و حدیث مرحمت فرمود و آن اجازه به تاریخ ۴ ذی الحجه الحرام ۱۳۸۰ قمری است.

در ۱۴ ذی الحجه الحرام همان سال ۱۳۸۰ هجری مرحوم آیت الله العظمی آقا حاج سید عبدالاعلی سبزواری به حقیر اجازه اجتهاد و حدیث مرحمت فرمودند.

در سال ۱۳۷۸ هجری قمری برای زیارت خویشان و والدین کرام به کرمانشاه آمده بودیم، نامه ای از مرحوم میرزای زنجانی برای من آمدکه

پشت پاکت نوشته بودند، سید الفقهاء و المجتهدین الاعلام. پدرم بی اندازه خرسند و برای ناچیز خیلی دعا فرمودند، چون برای تعبیرات مرحوم میرزا خیلی اهمیت قائل بودند.

لذا در سال ۱۳۸۲ قمری که باز هم جهت زیارت ایشان به کرمانشاه آمدیم، دیدم قطعه بسیار زیبای خط نسخی بدین مضمون نوشته اند که: اَلحَمدُلِلّه الَّذی وَهَبَ لی فِی الکِبَرِ وَلَداً عالِماً عامِلاً مُجتَهِداً زَکِیاً تَقِیّاً ذافُنُونٍ کَثیرَهٍ لَیسَ لَهُ فِی الخُطُوطِ عَدیلٌ وَ لا نَظِیرٌ، اَللّهُمَّ احفَظهُ مِن جَمیعِ البَلاءِ بِحَقِ مُحَمَدٍ وَآلِهِ صَلَواتُ اللهِ عَلَیهِم اجمعینَ.

یعنی شکر و حمد خداوندی که بخشایش فرمود مرا در پیری، پسری عالم، مجتهد، پاکیزه، متقی، برجسته، دارای هنرهای زیاد و در خوشنویسی انواع خطوط او را لنگه و مانند نیست، خداوند او را از همه ی بلایا حفظ فرما، بحق محمد و آله صلوات الله علیهم اجمعین.

بدین ترتیب (سومین) کسی که به ناچیز اجازه اجتهاد و تصریح به آن نمودند مرحوم والد بود.

(چهارمین) اولین کسی که به حقیر اجازه ی حدیث و روایت عنایت فرمود مرحوم آقای حاج شیخ آقا بزرگ تهرانی رحمه الله علیه بودند.

(پنجمین) نفری که به ناچیز اجازه حدیث و روایت دادند ؛ علامه ی بزرگوار شیخ الفقهاء و المجتهدین و ملاذالعلماء المدققین، مرجع تقّی و مولای نقّی مرحوم مغفور آقای حاج شیخ محمد علی اراکی قمی تغمّده الله برحمه الواسعه بودند که در ظهر روز یکشنبه ۱۲ شهر جمادی الثانیه سال ۱۳۸۷، بعد از اداء نماز ظهر و عصر، در حرم مطهر و مقدس حضرت فاطمه معصومه صلوات الله و سلامه علیها و علی اجدادها الطاهرین، به حقیر اجازه شفاهی عنایت فرمودند.

ص: ۴۹

از دو شیخ بزرگوار خود، شیخ محدثان زمان خود، مرحوم حاج شیخ عباس بن محمد رضای قمی از شیخ خود خاتمه محدّثان زمان مرحوم حاج میرزا حسین نوری طیب الله ثراه و از شیخ علامه و مؤسس حوزه علمیه قم مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری قمی اعلی الله تعالی مقامه الشریف.

(ششمین) نفری که حقیر را به اجازه حدیث و روایت مشرف فرمود، شرف اولاد رسول و نتیجه سلاله زهرای بتول، سید المحققین و سند المتتبعین، گوهر گران بهای بی نظیر روزگار، علامه بزرگوار سید محمد صادق بحر العلوم فرزند سید حسن فرزند سید ابراهیم فرزند سید حسین فرزند سیدرضا فرزند سید محمدمهدی بحرالعلوم، سید عالیقدری که به انواع فیوضات الهیه فائز و مشرف گردید.

خداوند ارواح همه آنها را مطهر و مقدس بدارد.

مرحوم علامه بزرگوار بحرالعلوم سید محمد صادق از مشایخ اجازات عصر محسوب می شدند. حتی ایشان به مرحوم آیت الله مرعشی نجفی طاب ثراه اجازه روایت و حدیث داده بودند، همانطور که آن مرحوم هم به علامه بحرالعلوم سید محمد صادق اجازه نقل حدیث و روایت داده بودند. هر دو نسبت به همدیگر مجیز و مجاز بودند، به اصطلاح روائی بین آنان مجازات برقرار بود.

مرحوم علامه بحرالعلوم اجازه ای در ۱۶ صفحه برای حقیر نوشته اند که اشاره به تمام آن مشایخ و بزرگان به طول می انجامد، امیدوارم خداوند متعال توفیق نشر و پخش این اجازات را عنایت فرماید، تاریخ اجازه مرحوم علامه عالی قدر بحرالعلوم به این ناچیز در نجف اشرف روز ۱۳ صفر سال ۱۳۸۸ هجری قمری است.

(هفتمین) نفر از مجیزین حقیر سیّد اجّل اوحد شرف آل رسول و زینت خاندان علوی و افتخار ذریّه فاطمی ابوالمعالی و المأثر آیت الله العظمی سید شهاب الدین مرعشی نجفی قدس الله تربته الزکیّه که وقتی در محضرشان بودیم، شفاههً و به گفتار مبارکشان اجازه نقل حدیث به طرق مختلفه و کثیره خودشان عنایت فرمودند که اکنون تاریخ تشرّف به محضرشان و اجازه را به خاطر ندارم و متأسفانه تاریخ را ضبط نکرده ام.

و به همین لطف شفاهی ایشان ما به تمام طرق کتاب الاجازه الکبیره ایشان که از طرف کتابخانه معظم له منتشر گشته است، متصل شدیم.

و اهل اجازه می دانند که طرق و مشایخ اجازه آیه الله مرعشی چه مقدار و کتاب الاجازه الکبیره چقدر با اهمیّت است.

بحمدالله و المنه که عده ای از عزیزان هم از این حقیر اجازه نقل حدیث و روایت گرفته اند و چون این اعطاء اجازه یک نوع برتری و علو مقامی برای حقیر است از بردن نام آن آقایان محترم معذورم.

چون صحبت اجازات اجتهاد و روایت و حدیث شد به مناسبت عرض می کنم:

وصول به هر مقامی از علم و فضیلت و هنر نیاز به گواهی صادق دارد و گواه عاشق صادق در آستین باشد.

رتبه استادی در عالم خط هم چنین است و عزیزان می دانند که رتبه استادی در خط والاترین رتبه هنرمندی است، این خود شاهد می خواهد.

ثلث نویسان این رتبه هم شهادتی از یکی از استادان به نام می خواهد به عنوان اجازه توقیع و امضاء، البته این اصطلاح و روش در ایران معمول نیست. و در کشور عزیز ما همان مدرک استادی که می دهند گواه بر مطلب است، در هر صورت در ماه شعبان المعظم سال ۱۳۹۸ هجری قمری مرحوم حاج میرزا احمد معصومی زنجانی از تهران به کرمانشاه

آمدند و خودشان اجازه ای عربی در عالم خط برای بنده نوشته و مرحمت نمودند.

آن مرحوم در آن اجازه خیلی به بنده لطف و محبت فرموده و من خود را لایق آن عبارات ایشان نمی دانم، مثل مضمون شعری که در اجازه آورده اند که مضمونش اینست؛

هیچ بر خداوند محال نیست که عالَمی را در شخص واحدی جمع آورد.

۲۰. استاد اگر بخواهید یکی از خصوصیّات خود را که هم آموزنده و شیرین و هم برای ما و آیندگان درس آموز باشد بفرمایید کدام ویژگی و خصوصیت است؟

ازخصوصیات اخلاقی بنده حساسیت به وقت و تحفظ بر آن بود، بسیار کم می شد، وقتی را بدون مطالعه و خواندن و نوشتن بگذرانم و همین موضوع سبب چند امر برای بنده شده بود.

یکی آنکه هیچ گاه بدون علت یک روز هم دروس سطح و خارج را ترک نکردم.

ودیگری آنکه دائماً به مطالعه کتب مختلف، مجلات علمی و تحقیقی و هرچه را که شایسته مطالعه و خواندن بود ؛ می پرداختم و حتی خیلی از مطالب هنری را با مطالعه کتب قدیمه و جدیده و مجلات مختلف دریافتم.

تفریح بنده پس از مطالعه برای رفع خستگی ام از درس و بحث، تمرین خط بود، عشق و علاقه به مطالعات مختلفه و حرص بر استفاده از وقت و دستیابی بر مطالبی که نخوانده بودم ؛ سبب شد که کمتر تدریس نمایم.

ص: ۵۲

غالب ایام بیش از یک یا دو درس نمی گفتم. درس های تکراری را برای خودم حرکتی دورانی می دیـدم که انسان سـر جای خود در جا زده و به جای اول باز می گردد.

۲۱. استاد بفرمایید در چه سالی و با چه خانواده ای ازدواج کردید؟ و نحوه عقد ازدواج چگونه بود؟

بعد از اقامت پنج سال در نجف اشرف در سال ۱۳۳۴ شمسـی به قصد زیارت والدین و سایر عزیزان به ایران بازگشتم و بعد از مدت اقامتی دو سه ماهه و تشـرّف به آسـتان مقدس ملک پاسـبان سـلطان سـریر ارتضاء حضـرت ثامن الحجج علی بن موسـی الرضا علیه آلاف التحیه و الثناء به نجف اشرف مراجعت نمودم.

و اقـدام به ازدواج بـا دختر یکی از علمـاء متقین نجف اشـرف مرحوم حجت الاسـلام و المسـلمین آقـای آقا سـید عباس ناجی رحمه الله علیه که اصلاً اهل آذربایجان بودند نمودم.

آن مرحوم دامـاد مرحوم آیت الله العظمی آقـای حـاج شـیخ حسـین نجفی اهری بودنـد که در اوائـل جوانی از مدرسـین خوب نجف اشرف بودند و سپس منتقل به اهر ارسباران شدند و در آن جا رساله عملیه ایشان به چاپ رسید.

بحمدالله و المنه به قدری رفتارم در حوزه مقدسه خوب، و شـناخته شده بودم که مجلس خواسـتگاری برای بنده ۲۰ دقیقه طول کشـیده بود و فقط دو نفر از علماء مجتهـدین عالی قدر حضـرت آیت الله العظمی آقا میرزا محمد باقر زنجانی و حضـرت آیت الله العظمی حاج سید عبدالاعلی سبزواری رحمه الله علیهما از طرف بنده خدمت مرحوم

والد زوجه ام رسیدند و ایشان اجازه ازدواج دادند.

و آن دو مجتهد بزرگوار رحمه الله علیهما به حرم مطهر علوی مشرّف شده، بعد از زیارت امین الله و اداء نماز زیارت، در کنار ضریح مطهر عقد ازدواج ما را خواندند و من در مدرسه بودم که رفقا شیرینی به مدرسه آوردند و در دهن بنده گذاشتند که برای شما همسر گرفتیم.

تاریخ عقد ۱۲ شهر ربیع الاول ۱۳۷۵ ه.ق بود و تاریخ انتقال به خانه، شب ۲۷ همان شهر ربیع الاول ربیع المولود ۱۳۷۵ بود.

تا مدت قریب ۴ سال و نیم که خداوند متعال سه فرزند به ما عنایت فرمود که اولی فوت شد، ما در منزلی زندگی می نمودیم که مساحت کل آن ۴۲ متر مربع بود و دو اطاق روی هم داشت. اطاق بالا مربوط به بنده و کتاب هایم و پذیرائی بود و اطاق پایین مربوط به خانواده و بچه ها که همان جا هم پخت و پز می کردیم.

۲۲. استاد بفرمایید چند فرزند دارید؟

شنیده ایم فرزند اول شما در زمان حیات حضرت عالی فوت شده اند، دراین باره هم اگر توضیحاتی بفرمایید ممنونیم؟

حضرت حق متعال در روز ششم صفر الخیر ۱۳۷۶ قمری فرزند پسری به ما عنایت فرمود که او را محمود نامیدیم و از الطاف و مراحم خود در شش روز بعد باز پس گرفت، امید است ذخیره اخروی ما باشد بحق محمد و آله الطاهرین.

این منظره هیچ گاه از نظرم محو نمی شود که، بنده و دو تن دیگر از رفقای بسیار عزیزی که از پنجاه سال پیش تا این دقائق کمال علاقه را به همدیگر داریم، یکی از آن دو نفر حضرت آیت الله آقای حاج شیخ حسین راستی کاشانی بود ؛ جنازه آن طفل معصوم بسیار زیبا را بردیم به وادی السلام نجف اشرف و پس از غسل دادن به آیت الله راستی عرض کردم بنده نمی توانم نماز بخوانم، شما بخوانید.

یادم نمی رود در آن صحرای وادی السلام که به قول بعضی ها بزرگترین قبرستان مشرق زمین است، آقای راستی این جنازه بسیار کوچک را در مقابل خود نهاده و تحت الحنك عمامه خود را افکنده و نمازی با کمال خضوع و خشوع خواندند.

پس از آن به تدریج بین سال های ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۸ قمری شش گوهر تابان سه پسر و سه دختر به فضل و کرم خود عنایت فرمود که از آنان (تا کنون یعنی سال ۱۳۷۸ شمسی بحمدالله و المنه ۱۳ نوه دارم).

از هنرمندان بی نظیر و بدیل این خاندان فرزندم سید عبدالحسین نجومی است که خداوند از او راضی باشد و همیشه او را موفق و مؤید در راه رضایت حضرتش بدارد.

۲۳. استاد تاکنون چند بار حج مشرف شده اید و آیا در این زمینه خاطراتی دارید برایمان بازگو کنید؟

حج اول؛ در سال ۱۳۸۳ ه.ق بعد از چهارده سال اقامت در نجف، شوق عجیبی برای تشرّف به حج پیدا نمودم، تا آن که در شب قدر، شب بیست و یکم رمضان همان سال، در حرم مطهر علوی با حالت توجه عجیبی مناجات طلب الحج را که مرحوم شیخ اجل شیخ ابراهیم کفعمی در البلدالامین ص ۵۱۹ از شیخ اجل صدوق علیه الرحمه نقل فرموده است؛ برای تشرّف به حج خواندم.

مرحوم محدث جلیل القدر آقای حاج شیخ عباس قمی هم در کتاب الباقیات الصالحات خود که در حاشیه کتاب مفاتیح الجنان به چاپ رسیده است ؛ تمام آن مناجات ها را بعنوان ادعیه الوسائل الی المسائل آورده است، عزیزان مراجعه فرمایند.

یادم است شب بیست و سوم هم باز همان مناجات را خواندم و ازخداوند متعال طلب حجی مقبول و موافق با واقع بدون اختلاف نمودم. سبحان الله الرؤف الرحیم چند روزی بعد، نامه ای از کرمانشاه رسید. پدرم سحرگاه شب بیست و یکم با کمال عجله نوشته بودند که همین امشب

که نامه را برای شـما می نویسم به من مراجعه شده که شخصی بسیار متقی و پرهیزکار تقاضا دارد که شخص شما به حج نیابی به نیابت از ایشان مشـرّف شوید که خود معذور است، اگر حاضـر هستید زود اطلاع دهید تا پول نیابت را برای شـما بفرستیم و پول هم ظاهراً سه هزار تومان بود سبحان الله !

من خیلی تعجب نموده و فوراً جواب قبول فرسـتادم و چه نعمت و سـعادتی بالاـتر از این که هم تشـرّف به حـج و زیـارت خانه خـدا و مـدینه النبی بود،که دیگر زبان انسانی یارائی بیان ارزش آن را ندارد؛ با آن همه روایات و احادیث و هم اجابت دعوت و اطـاعت امر والـدی که نمونه تقوی و صـلاح و فلاـح بود و حقوق والـدین و اطـاعت آنـان و احسان بر آنان خود دریائی بی ساحل است.

بعد از رسـیدن نامه والد گرچه عازم سـفر بودم و بدون تحیّر و تردد جازم براختیار و قبول این دعوت بودم، باز هم از باب تفأل گفتم، استخاره ای از قرآن کریم نمایم، عجبا که به

مجرد باز کردن قرآن چشمم به سوره حج و این آیه شریفه افتاد که:

وَهُدُوا اِلَی الطَّیِّبِ مِنَ القَولِ وَ هُدُوا اِلی صِراط الحَمیدِ.

وآیه قبل هم این است:

اِنَّ اللهَ یُدخِلُ الَّذِین آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ جَنّاتٍ تَجری مِن تَحتِهَا الاَنهارُ یُحَلَّونَ فیها مِن اَساوِرَ مِن ذَهَبٍ و لُؤلُؤاً وَ لِباسُهُم فِیها حَریرٌ (آیات ۲۳ و ۲۴ سوره الحج).

بنده فوراً جواب قبول فرسـتادم، آنها هم پول را فرستاده و از راه ماشین در سال ۱۳۸۳ قمری برای اولین بار مشرّف به حج شدم ؛ هفت شـبانه روز در راه بودیم تا به مدینه منوره رسـیدیم و پس از اقامت چند روز، مشرّف به مکه معظمه شده و پس از انجام اعمال حج دوباره به

مدینه بازگشتم و باز هم از راه بیابان به مدت شش شبانه روز طی مسافت به نجف اشرف مشرّف شدیم.

حج دوم؛ در سال ۱۳۵۳ شمسی برای بار دوم بعد از ده سال از سفر اول حج، باز هم به نیابت به مکه معظمه مشرّف شدم.

اصولاً طبع بنـده با قبول نیابت چندان موافق نیست، به همین جهت در عرض ۳۴ سال از سال ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۷ شمسی دو مرتبه به حج نیابی مشرّف شدم.

این دو نیـابت را هم که قبول نمودم، چون اولی نیـابت از یکی از علمـاء متقی و بزرگوار بود که واقعـاً نیابت از ایشان را درامر حج توفیق بسیار بزرگی از خداوند متعال را بر خود می دیدم.

حـج دوم هم که سال ۱۳۵۳ شمسـی بود نیز به نیابت از شـخص بسـیار متقی ومتدینی بود که وصـیت نموده بود حتماً فلانی به نیابت از من به مکه مشرّف شود.

در طول این سال ها دیگر تمایلی به نیابت از این امر مبارک نداشتم. چون نیابت را برای خودم امری سنگین می دانم.

در این دو تشرّف هم، به خدا قسم که حضرت حق متعال کمال لطف و مرحمتش را نسبت به حقیر عنایت فرمود.

۲۴. حاج آقا آیا به استطاعت از خودتان تا به حال به حج مشرف شده اید؟

دیگر حـج مشـرف نشدم تا سال ۱۳۷۵ شمسـی. در اواسـط خرداد مـاه این سـال، زن جوانی که دختر بچه بسـیار زیبایی را بغل گرفته بود به منزل ما آمد. صورت این زن و بچه به

قدری جوش و دانه قرمز داشت،گوئی

صورت هر دو را در روغن انداخته پخته اند. من بسیار متأثر و اندوهگین گشتم.

گفت: حاج آقا کمیته امداد به من و سه دختر و شوهرم که از چشم علیل است ۲۶ متر زمین داده، که ما روزهای گرم جلو آفتاب بالای آن زمین و شب ها بالای همان خاک نرم می خوابیم، صبح که بر می خیزیم صورت ما از گزیدگی پشه و مگس چنین است که می بینید.

امیدوارم اگر این خانه را برای ما بلند کنید و بسازید به مکه بروید، انجام این کار مثل مکه رفتن است. من بسیار دلم سوخت، ولی باز گفتم: خواهر ! من که نمی توانم یک خانه برای شما بسازم. گفت: هرچه بشود. آدرس و عنوانش را گرفتم و او رفت.

شب به دو نفر از جوانان مسجد گفتم: به این نشانی بروید ببینید وضع این خانواده چگونه است، رفتند و فردا به مسجد آمدند و گفتند: حاج آقا وضع این ها نه این که خراب است، بلکه وحشتناک است، زیرادر کنار این زمین و خاک نرم، جوی سرباز فاضلاب نیز رد می شود که این بیچارگان در کنار آن جوی آلوده و آن همه پشه و مگس روی خاک نرم می خوابند.گفتم: هر طور شده است باید بنای این زمین را برای این ها بلند کنیم.

گفتند: حاج آقا خیلی خرج دارد گفتم: هر چه باشد باکی نیست و من دستم برای افتتاح و گشایش این امور خیر است. ابتدا، چیزی تقدیم کردم که همان فردا معادل آن را از جای دیگر دادند. برادران شهرداری که رفته بودند جواز ساختمان بدهند، خیلی دلشان سوخته بود گفته بودند:

چون حاج آقا دستور داده اند ما بیست و شش متر قناصی آن زمین را به اینها واگذار می کنیم که زمین ۵۱ متر شود. گفتم: اول مرتبه برای این عائله اطاقی اجاره کنید که این ها به آن اطاق منتقل شوند و سپس شروع کنید به ساختن زمین و خانه.

مدت نه ماهی تقریباً این دو جوان در زحمت رفت و آمد این منزل کوچک بودند تا به کمک های مختلفه ساخته شد.

چند مرتبه گفتند: حاج آقا بیائید منزل را ببینید. گفتم: اکنون چه دیدنی دارد بعد انشاءالله می آئیم. کم کم منزل به پایان می رسید گفتند: حاج آقا نمی آئید خانه را ببینید؟ گفتم: اکنون که تا حال نیامده ام بگذارید این خانواده به منزل منتقل و خوشحال شوند آن وقت بدیدن آنها می رویم.

اواخر اسفند ۷۵ بود جوانی که متصدی امر ساختمان منزل بود ظهر در مسجد به من گفتند: حاج آقا امروز ساعت ۱۰ آن عائله به منزل خودشان منتقل شدند. گفتم بسیار خوب انشاءالله موعدی قرار دهید به دیدن و تبریک منزلشان برویم. بعد از نماز ظهر و عصر به منزل آمدم. بعد از صرف ناهار چون خیلی خسته بودم گفتم: قدری خوابیده استراحتی کنم. چند دقیقه ای که استراحت نموده بین خواب و بیداری بودم، تلفن زنگ زد، آقای محترمی فرمودند: حاج آقا بنده مهندس خوشرو هستم، ایشان معاون هنری

وزیر محترم فرهنگ و ارشاد جناب آقای میرسلیم بودند، بعد از تحیّت و سلام و علیک و احوالپرسی گفتند: حاج آقا مکه نمی روید. گفتم: مکه. گفت: بله. گفتم: پنج شش روز دیگر پرواز است و

چگونه می توان کارها و گذرنامه را درست کرد. گفتند: درست می کنیم حیف است تأخیر بیاندازید، مرحمتی مقام معظم رهبری و جناب آقای هاشمی رئیس جمهور محترم است.

بنده دیدم با اعطاء این حج من مستطیعم و قبول این مطلب واجب است. استخاره کردم بسیار خوب آمد. قبول کردم، این بود که حج و زیارت تهران و وزارت فرهنگ و ارشاد فوراً با اداره حج و زیارت کرمانشاه تماس گرفتند که کار فلانی را فوراً درست کنید، این عزیزان هم از هیچ لطف و عنایتی کوتاهی نکردند و من تا عصر آن روز ۴۸ قطعه عکس با فتوکپی شناسنامه و مدارک را تحویل حج و زیارت دادم و همان شب ساعت ۵/۱۲ شب ریاست محترم گذرنامه استان کرمانشاه، گذرنامه زیارتی حج برای بنده صادر و صبح ساعت ۱۰ گذرنامه را برای گرفتن ویزای سعودی واجازه حج به فرودگاه رساندند، تا به تهران ببرند.

بدین ترتیب ما بعد از چند روز به دعای خیر آن خانواده فقیر برای بار سوم و به استطاعت و اصالت از خودم مشرّف به حج شدم و همه ی خرسندیم در آن سفر آن بود که این سفر به دعای خیر خانواده ای گرفتار و دردمند نصیب شده است. ان شاءالله مقبول است.

۲۵. استاد از نحوه اخراج از عراق و برگشت به شهر کرمانشاه موطن اصلی خود توضیحاتی بفرمایید؟

در سال ۱۳۴۶ شمسی مجبور شدیم جهت زیارت والد و کسالت شدید ایشان به کرمانشاه بیائیم.

آن مرحوم شب چهارشنبه ساعت ده و ده دقیقه بعد از ظهر هجدهم مردادماه شمسی مطابق دوم ماه جمادی الاولی سال ۱۳۷۸ هجری قمری در سن ۸۵ سالگی دار فانی را وداع و به عالم بقاء ارتحال فرمود. رحمه الله علیه رحمه واسعه .

بعد از وفات مرحوم والد و انجام مراسم سوگواری دوباره با عائله عازم نجف اشرف شدیم. در حالی که شدت (آزار و اذیت) بعثی ها به شیعه و به خصوص ایرانیان به نهایت رسیده بود و روز به روز این شدت و سختی زیاد می شد و مرتب اخراج ایرانیان ادامه داشت تا در سال ۱۳۹۰ هجری و ۱۳۴۹ شمسی هجوم به کربلاـ و نجف نموده و تمام ایرانیان مقیم این دو شهر مقدس را یا اخراج یا مجبور به مهاجرت نمودند.

بنده دیدم که هیچ گونه آرامش فکری برای احدی نیست. لذا مجبور به مهاجرت و معاودت به ایران شدیم و به قدری جمعیت اهل علم و ایرانیان و عائله آنان زیاد بود که سه روز تمام در منذریه خاک عراق معطل بودیم تا به ایران وارد شویم، اتفاقاً آن سال هوا بسیار سرد و در شدت سرمای دی ماه بنده با عائله و اثاثیه و کتابخانه ام سه شبانه روز در میان ماشین باری بودیم تا به خسروی منتقل و از آنجا، بعد از انجام تشریفات قانونی به کرمانشاه و منزل وارد شدیم.

صبح پنجشنبه پانزدهم ماه ذی القعده الحرام ۱۳۹۰ قمری مطابق دیماه ۱۳۴۹ شمسی به منزل وارد شدیم و زودتر از همه عزیزان آواره به آرامش رسیدیم و در منزل کوچک مرحوم والد خوشحال از اینکه بحمدالله همگی در خدمت والده گرد هم هستیم و بی اندازه خداوند متعال را شکر گزاردم که توانستم در آن وانفساه و گرفتاری ها و مصائب، کتاب هایم را در ۲۲ گونی و ۱۴ کارتن به کرمانشاه منتقل نمایم. زیرا

می گفتم همه اثـاث زنـدگی ببـاد رود، جبران پـذیر است، امـا از دست رفتن کتـاب هـای نـادر به ویژه مخطوطات، دیگر قابل تدارک و جبران نیست.

بحمدالله و المنه که آن کتابخانه اکنون در حدود هجده هزار جلد بالغ شده است و خداوند خود نعمت دهنده همه نعمتهاست.

امام صادق صلوات الله علیه فرمودند:

اِحتَفِظُوا بِکُتُبِکُم فَاِنّکُم سَوفَ تَحتاجُونَ اِلَیها؛

کتاب های خود را نگهداری کنید که بزودی به آنها نیازمند خواهید شد (بحارالانوار، ج ۲ ، ص ۱۵۲ ، ح ۴۰) .

این حدیث شـریف را بنده با خط نسـتعلیق درشت و با مقوای سـفید برقی نوشته و بریده بالای مخمل سرخ رنگ چسباندم و به کتابخانه حضـرت امیر علیه السـلام در نجف اشـرف که از آثار خالـده مرحوم علامه امینی است، با چند خط دیگر اهدا نمودم که می گویند؛ اکنون هم در آنجا محفوظ است.

۲۶. حضرت استاد از خاطرات معنوی که خداوند افاضه فرموده برایمان نقل بفرمایید؟

خاطره اول؛ در طول سال ها از اجاره نشینی و نقل و انتقال اثاث منزل و کتابخانه ام خیلی خسته شدم.

عزیزی به من فرمود که اگر شدت اضـطراری داشتی، بچه هایت را در منزل بگذار و با عیالت به حرم حسـینی و قمر بنی هاشـم مشرّف شوید و حاجتتان را بخواهید.

خداوند متعال به برکت و وساطت آن دو بزرگوار و مظلومیت بچه های کوچک در منزل، حاجت شما را حتماً می دهد.

شب جمعه ای بچه ها را در منزل گذارده و به کربلا و حرم حضـرت ابی عبدالله الحسـین علیه السـلام مشـرّف و از آن بزرگوار درخواست منزل

مسکونی مناسب شأن خودم را نمودم و سپس به حرم مطهر باب الحوائج حضرت ابی الفضل قمر بنی هاشم مشرف و ختم معروف؛

یا کاشف الکرب عن وجه الحسین را بعدد لفظ عباس خواندم و استدعاء حاجت را از آن جناب نمودم .

مرحوم حاج ملا هاشم خراسانی در منتخب التواریخ در بیان فضائل حضرت ابوالفضل می فرماید:

از ختوم مجربه است که اگر کسی در مجلس واحد ۱۳۳ مرتبه بگوید:

یا کاشِفَ الکَربِ عَن وَجهِ الحُسَینِ علیه السلام اِکشِف کَربِی بِحَقِّ اَخِیکَ الحُسَینِ بعدد هندسه لفظ عباس خداوند حاجتش را برآورده خواهد فرمود.(منتخب التواریخ ، ص ۲۶۱).

به خداوند متعال قسم، در بازگشت از کربلا بدون امید به هیچ جا درست گردید.

و بعد از چند روزی، معماری، بدون آن که قصد فروش خانه اش را داشته باشد، خانه اش را به ما فروخت و دو نفر از آقایان همشهریان که بی اندازه به بنده محبت داشتند، خانه را فوراً خریدند و ما از نقل و انتقال راحت گشتیم، ولی بواسطه ظلم و جور بعثیین منزل در نجف اشرف باقی ماند و بحمدالله یکی از عائله های شهداء آل حکیم و فرزندان مرحوم آیت الله العظمی حکیم قدس الله نفسه در آن منزل ساکنند.

خاطره دوم؛ پس از بازگشت از عراق مدت دو سال همگیِ عائله در منزل مرحوم پدرم رحمه الله علیه بودیم و جای آن که کتاب ها را بچینیم را نداشتیم و کتاب ها روی هم بود به طوری که یک وقت متوجه شدیم کتاب های زیرین اوراقش به هم چسبیده ودر شرف پوسیدگی و از بین رفتن است.

خانواده به من گفتند: ما همین طور دو و سه عائله ای باید در این خانه باشیم، گفتم: تا خداوند چه بخواهد، چون در امور مالی به راستی بسیار منیع الطبع و غیرتمندم و به بعضی از امور که به نظرم امور پستی است نمی توانم تن در دهم، چند باری به من جهت خرید خانه ای مستقل تذکر دادند، ولی بنده ابا کردم، زیرا به بعضی از عناوین راضی نمی شدم و بسیار بدم می آید که برای یک روحانی و اهل علم، برای انجام کاری پول جمع کنند.

خلاصه دیدیم با این وضع نمی شود و کم کم از جهت منزل و تنگی جا به فکر افتادیم، منزلی را تهیه کنیم، ولی وضع مالی ما اجازه منزل اجاره ای را نمی داد، تا آن که مجبور شدیم، نماز حاجتی را که شیخ ابی جعفر طبری رحمه الله علیه در کتاب دلائل الامامه خود نقل می فرماید؛ دو مرتبه خواندم و به واسطه خواندن آن نماز حاجت و توسل؛ آقای محترمی از تهران به تنهائی خودشان، این منزل فعلی را که به راستی تمام جهت مناسب ماست خریدند و چون خراب و محتاج تعمیر بود خرج تعمیر را هم دادند و بنده تا این دقائق که این مطالب را (می گویم) ایشان را ندیده ام و حتی خداوند گواه است که الان نام ایشان هم در خاطرم نیست، مگر از میان اوراقم نام ایشان را که بعد از خریدن خانه فرستاده بودند ؛ پیدا کنم و نامشان را دوباره به یاد آورم.

اما راجع به این نماز حاجت که به راستی گنجینه ای از گنجینه های الهی است و من بنده عجائبی از آن دیده ام(مطالبی بیان کنم) : در شب پنجم محرم سال ۱۴۱۸ ه.ق ساعت یازده شب تلفن زنگ زد. پسرم گوشی را برداشت، گفت: شما را از مسجد آیت الله انگجی (در تبریز) می خواهند، بر داشتم، برادر عزیزی از ستاد نیمه شعبان آن مسجد مبارک فرمودند:

حاج آقا امسال برای نیمه شعبان، ما را فراموش نکنید، عرض کردم، خیلی کار دارم و نمی رسم و نمی دانم چه بنویسم.

چون بحمدالله و المنه نسبت به ساحت مقدّس حضرت مهدی عجّل الله تعالی فرجه الشّریف همه چیز را به طور کامل نوشته اند و سلیقه بنده نوشتن مطالبی نو است که تکرار نوشته های گذشته نباشد، تا فردای آن شب فکر می کردم برای این عزیزان چه چیز تقدیم کنم.

فردا جهت استراحت ساعتی خوابیدم. در خواب به من گفتند: قضّیه ابن صالحان را برای آنها بنویس. من بسیار خوشحال شدم زیرا صلاه فرج قضیه منصور بن صالحان را گنجی از گنج های حضرت حق متعال و حضرت مهدی (عج) می دانم، لذا تصمیم گرفتم همان قضیه را تقدیم حضور عزیزان کنم.(۱)

نقل اصل داستان به ترجمه از کتاب شریف و گرانقدر دلائل الامامه شیخ ابی جعفر طبری است، که می فرماید:

حکایت کرد مرا ابوجعفر محمّد بن هارون بن موسی تلکعبری که گفت: خبر داد مرا ابوالحسین بن ابی البغل کاتب که کاری را از جانب ابی منصور بن صالحان بر عهده گرفتم، او مرا سخت ترسانیده به جستجوی من بر آمد.

من هم از او پنهان و ترسان بودم تا پس از مدتی عزم کردم، پنهان به مقابر قریش و مرقد منوّر حضرت موسی کاظم علیه السّلام رفته، شب جمعه ای را در آن جا به عبادت و شب زنده داری و دعا و مسألت بگذرانم، شاید خداوند فرجی عنایت فرماید، تصادفاً شبی سخت طوفانی و

۱- این حکایت و معجزه در کتب: [دلائل الامه، ص ۳۰۴، چ نجف، محمد بن جریر طبری؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۰۴، علامه مجلسی و ج ۹۵، ص ۲۰۰؛ دارالسلام شیخ محمود عراقی، ص ۱۹۲، چ اسلامیه، باب معجزات حضرت مهدی، معجزه ۴۴؛ العبقری الحسان، ج ۲، شیخ علی اکبر نهاوندی؛ الیاقوت الاحمر ص ۱۷۳ نقل شده است].

باد و بارانی بود، از ابن جعفر متصدی آن حرم شریف تقاضا نمودم. درها را بسته و آن مکان مقدس را خلوت نگاه دارد ؛ تا به دلخواه خود به دعا و مسألت از درگاه باری تعالی مشغول باشم و از داخل شدن آنان که از ایشان ایمن نبوده و از دیدشان ترسانم بر من داخل نشوند و او چنین نموده، درها را قفل کرد و شب به نیمه کشید، اتفاقاً باد و باران هم مانع از رفت و آمد مردم گشت و من با دل آسودگی، مشغول دعا و زیارت و نماز بودم، در این هنگام ناگهان صدای پایی را از سمت مولای خود موسی بن جعفر شنیدم، دیدم ؛ مردی زیارت می کند و سلام بر آدم و پیغمبر اولوالعزم فرمود، بعد ائمه یکی یکی را نام برد تا به صاحب الزّمان رسید و ایشان را ذکر نفرمود.

من از این سلام تعجب نمودم. پیش خود چنین گمان کردم که شاید فراموش کرده یا عارف به آن امام نیست، یا این خود مذهبی برای این مرد است. چون از زیارت فارغ گشت، دو رکعت نماز گزارد، سپس رو به مرقد شریف حضرت ابی جعفر جوادنمود، مثل همان زیارت و سلام را انجام داده و دو رکعت نماز به جا آورد و من از آن جهت که او را نمی شناختم، ترسان بودم.

او را جوانی کامل در جوانی و مردانگی دیدم که جامه سپیدی در بر و عمامه اش بر سر، که آخر آن را بزیر چانه انداخته، بر دوش مبارک عبائی افکنده بود، بعد از اعمالش فرمود:

ای ابا الحسین ابن ابی البغل کجایی از دعای فرج، گفتمش ای سید و آقای من آن کدامست؟

فرمود ؛ دو رکعت نماز می گزاری و بعد از آن می گویی:

یا مَن اَظهَرَ الجَمیلَ وَ سَتَرَ القَبیحَ، یا مَن لَم یُؤاخِذ بِالجَریرَه وَلَم یَهتِکِ السِّترَ، یا عَظیمَ المَنِ، یا کَریمَ الصَّفحِ یا حَسَنَ التَّجاوُزِ یا واسِعَ

المَغفِرَه، یا باسِطَ الیَدَینِ بِالرَّحمَه یا مُنتَهی کُلَّ نَجوی، یا غایَهَ کُلِّ شَکوی، یا عَونَ کُلِّ مُستَعینٍ، یا مُبتَداً بِالنِّعَمِ قَبلِ استِحقاقِها؛

یا رَبّاهُ ده مرتبه

یا سَیِّداهُ ده مرتبه

یا مَولَیاهُ ده مرتبه

یا غایَتاهُ ده مرتبه

یا مُنتَهی رَغبتاهُ ده مرتبه

اَسألُکَ بِحَقِّ هـذِهِ الاَسماءِ وَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطّاهِرِینَ عَلَیهِمُ السَّلامُ اِلا ما کَشَفتَ کَربی و نَفَّستَ هَمیّ و فَرَّجتَ غَمِّی، وَ اَصلَحتَ حالی.

و دعا کن بعد از این هر چه خواستی و طلب کن حاجت خود را، آن گاه می گذاری گونه ی راست خود را بر زمین و می گویی در سجده خود صد مرتبه:

یا مُحَمَدُ یا عَلِیُّ یا عَلیُّ یا مُحَمَدُ اِکفِیانِی فَاِنَّکُما کافِیایَ وَ انصُرانی فَاِنَّکُما ناصِرایَ.

سپس می گذاری گونه چپ خود را بر زمین و می گویی:

صد مرتبه، اَدرِکنی و زیاد آن را تکرار می کنی.

و می گویی: اَلغَوثَ اَلغَوثَ و تکرار می کنی تا نفس تمام شود و سر از سجده بر می داری.

پس به درستی که خدای تعالی به کرم خود بر می آورد حاجت تو را ان شاءالله.

به هنگامی که به نماز و دعا مشغول بودم ؛ او بیرون رفت و بعد از فراغ از نماز نزد ابن جعفر رفتم تا از او حال این مرد را جویا شوم که چگونه داخل شد، دیدم درها بسته و قفل است، شگفت زده گفتم: شاید دری دیگر باشد که من از آن بی اطلاعم، ابن جعفر قیّم را صدا زدم و از اتاق چراغ خانه (اتاقی که در آن جا، روغن به چراغ های روضه مبارکه

می ریخته اند) بیرون آمد ؛ سؤال از آن مرد و چگونه داخل شدنش نمودم.

گفت: همان طور که می بینی درها بسته و من هنوز باز نکرده ام. حکایت و قصه خود را برای او گفتم.

گفت: این شخص همان مولا و سید ما صاحب الزمان است. و من به هنگام خلوت روضه مطهر و مکرر او را مشاهده و زیارت نموده ام، من بر فوت سعادت از دست رفته، بسیار متأسف گشتم، صبح هنگام به گاه طلوع فجر خارج شده به سوی کرخ و مخفی گاه خود بازگشتم، روز بالا نیامده بود که اصحاب و یاران ابن صالحان در جستجوی من برآمده و ملاقات مرا طالب و از دوستانم جویای من بودند و با آنان امان نامه ای از وزیر بود که در آن بهر لطف و مرحمتی وعده بود. با دوستی از دوستان مورد وثوق و اطمینان به حضور او رفتم.

از جای برخاسته مرا در برگرفت با رفتاری مهرآمیز که از او نه چنین دیده بودم و نه انتظارش را داشتم ؛ مرا گفت: تنگی کار تو بدان جا کشید تا شکایت مرا به صاحب الزمان نمودی.

گفتم، دعایی و مسألتی بود. گفت: وای بر تو، دیشب که شب جمعه بود مولای خود صاحب الزمان را در خواب زیارت نمودم، مرا امر فرمود که با تو، به نیکی رفتار نمایم و با من

چنان قهر و درشتی اظهار داشت که بر خود ترسیدم.

ابوالحسن ابن ابی البغل گفت: گفتم: لااله الاّالله، شهادت می دهم که آنان حقند، من خودم مولای خود را در بیداری دیدم و با من چنین و چنان فرمود و آن چه را که در حرم و مشهد مبارک موسی بن جعفر امام کاظم دیده بودم، برای او بازگفتم، پس بسیار شگفت زده شد و با من

رفتارهای بسیار نیکو و ارزنده و بزرگ به جای آورد و به آروزهایی که انتظار و گمانش را نمی بردم به برکت مولای ما صاحب الزّمان رسیدم.

... و اما خود این ناچیز (سید مرتضی نجومی) به قدری الطاف و عنایات از این نماز مبارک و دعای شریف دیده ام که واقعاً و از صمیم دل آن را گنجی از گنج های الهی می دانم.

و اگر همه ی آنها را یک به یک بشمارم ؛ کتاب مستقلی می شود نه جزوه ای.

البته معلوم است که این نماز و هر دعا که نام فرج بر آن نهاده شده است، باید به هنگامی خوانده شود که انتظار فرج جز از خداوند نبوده و آدمی قطع امید از همه جا و همه کس کرده، در کمال انقطاع متوجه پروردگار گردد، شایسته است که در موارد حاجت اکتفا به یک مرتبه خواندن نکند. بدون ناامیدی دو مرتبه و سه مرتبه هم خوانده شود. خداوند گشایش عنایت می فرماید نفس دعا و سؤال و طلب حوائج از خداوند خود عبادت خالصی است و اگر ریا و شبهه ای در آن باشد دعای خداوند نیست.

بنابراین محال است خداوند متعال عبادت خالص را رد کند. اگر مصلحت عبد باشد ؛ به سرعت عجیبی عنایت می فرماید و گه گاه با تأخیر به تفاوت زمان و اگر صلاح نباشد عقل حکم می کند که خداوند جزای آن عبادت خالص را در آخرت جبران و حاجت بنده را روا فرماید.

۲۷. استاد لطفاً درباره ی کارهای علمی و تألیفی خود، توضیحاتی بفرمایید؟

هنگامی که مجّرد و در مدرسه بودم. اشعار و غزل های شیرینی را می دیدم و می خواندم که حیفم می آمد از کنارش به آسانی بگذرم.

تصمیم گرفتم مجموعه ای زیبا با خطی زیبا از این غزل های لطیف جمع آوری کنم ؛ این مجموعه را که ۳۳۶۵ بیت است، در تاریخ ۱۱ خرداد ۱۳۳۲ مطابق با دوشنبه هجدهم رمضان المبارک ۱۳۷۲ شروع و در تاریخ چهارشنبه اول مهر ماه ۱۳۳۲ مطابق با سیزدهم محرم الحرام ۱۳۷۳ در مدرسه وسطای مرحوم آخوند به پایان بردم و آن را به نام همیشه بهار نامیدم.

از اولین چیزهایی که در مدرسه وسطی استنساخ نمودم:

منظومه تحفه الحکیم آیت الله العظمی نابغه القرون مرحوم حاج شیخ محمد حسین اصفهانی معروف به کمپانی بود.

و همین طور رساله معاد آن جناب که نسخه را از علاّ مه بزرگوار حاج شیخ محمد امین زین الدّین بصراوی گرفتم، در همین ایام بود که ما راهی درس خارج شدیم و شروع کردیم به نوشتن تقریرات درسی. تقریرات دروس فقه را خیلی کمتر از اصول نوشته ام. دروس فقه زیاد رفتم.

درس فقه مرحوم آیت الله آقا میرزا باقر زنجانی.

درس فقه مرحوم آیت الله آقا میرزا عبدالهادی شیرازی رحمه الله علیهم اجمعین.

ولی آن کسی را که مواظبت بر حضور درس فقه و اصولش داشتم، مرحوم میرزای زنجانی بود که قبلاً شرح حال مفصل شان را به عرض رساندم.

اما دروس اصول مرحوم آیت الله زنجانی را به غیر از مواقعی که در سفر بودم ؛ کاملاً ـ می نوشتم، دو دوره در درس خارج ایشان حاضر شدم و مطالبی را که در دور دوم بهتر ملتفت شده یا لازم به یادآوری جدید می دیدم ؛ در حاشیه تقریرات دور اول نوشته ام، خلاصه آن که نوشتن و تألیف و تصنیف ما منحصر بود به نوشتن دروس میرزا قدّس الله نفسه.

و خیلی از نوشته های بنده را هم خود ایشان می دیدند.

به همین جهت در میان تلامذه خودشان هم علاقه عجیبی به بنده داشتند.

تاریخ کتابت تقریرات مباحث عقلیه اصول مرحوم میرزا بین سال های ۱۳۷۲ تا ۱۳۷۵ است و تاریخ مباحث دیگر را که خیلی مفصل تر است، ضبط ننموده ام.

بله بعضی وقت ها میل داشتم، بعضی کتاب هایی که به چاپ نرسیده بود، برای خود استنساخ کنم.

یکی از کتاب هایی را که استنساخ نموده ام، ریاض العلماء مرحوم میرزا عبدالله افندی بود،(۱)

که در سه ماه و ۲۰ روز ؛ یکصد و ده روز نوشتم و آنان که حجم ریاض العلماء را می دانند ؛ آگاهند که این کار هنری کم نظیر است و بعضی روزها با آن که به درس می رفتم و دروس را هم می نوشتم ۲۴ صفحه از ریاض را هم با خط نسخ زیبا می نوشتم.

افسوس که این کتاب دست نوشته را از جهت نیاز مالی اجباراً به کتابخانه مرحوم آیت الله حکیم در نجف اشرف فروختم.

یک بار دیگر هم برای اداء دیونم مجبور به فروش سیصد یا چهارصد جلد از کتاب هایم شدم.

یکی از رسالاتی را که استنساخ نموده ام؛

رساله در صحیحه لاتعاد از میرزای زنجانی به سال ۱۳۷۳ و دیگر رساله فروع علم اجمالی ایشان به سال ۱۳۷۴ قمری.

و دیگر رساله فصل القضاء فی الکتاب المشتهر بفقه الرّضا از مرحوم آقا سیّد حسن صدر کاظمی و همین طور رساله اجازه مفصله آن مرحوم به شیخ بزرگوار علامه طهرانی که در ۱۱۹ صفحه به مدت ۱۱ روز نوشته ام.

۱- درباره میرزا عبدالله افندی ، کتاب « مقدس اردبیلی دوم در دیار کرمانشاهان » اثر مؤلف را ملاحظه بفرمایید .

و همین طور اجازه مرحوم شیخ الشّریعه فتح الله اصفهانی قدس الله نفسه الزّکیه به علامه طهرانی صاحب الذّریعه ، تاریخ کتابت رساله ۷ شهر رجب۱۳۸۱ می باشد.

یکی از کتاب هایی را که استنساخ نموده ام ؛ کتاب استخارات سید بن طاوس به تاریخ پنجشنبه هشتم ربیع الاول ۱۳۸۲.

وکتابی دیگر به نام بناء المقاله الفاطمیه فی نقض الرساله العثمانیه از علامه جمال الدین فخر الملّه احمد بن موسی بن جعفر بن طاوس قدّس الله نفسه.

این کتاب بعدها از طرف موسسه آل البیت در محرم ۱۴۱۱ به چاپ رسیده است که در مقدمه و صفحه ۴۷ نامی از این نسخه حقیر به عنوان نسخه های مرجع برده شده است.

کتابی دیگر را استنساخ نمودم به نام نشوه السّلافه و محل الاضافه از علامه ادیب شیخ محمد علی بن بشاره آل موخی خیقانی نجفی که آن وقت نیز به چاپ نرسیده بود، ولی بعدها جلد اول یعنی ؛ نشوه السّلافه از طرف کتابخانه آیت الله حکیم در نجف اشرف با مقدمه و تحقیق آقا سید محمد بحر العلوم چاپ شد. و خبر از چاپ جلد دوم آن یعنی محل الاضافه ندارم، ولی بنده هر دو جلد را استنساخ نمودم.

چون علاقه شدیدی به تحصیل کتب ارزنده و گران قدر علمای بزرگ داشتم، گه گاه نسخه ای چاپ سنگی قدیم از کتاب فروشی گیر بنده می آمد که ناقص بود، بعضی اوقات بیست صفحه کتاب به قطع بزرگ سنگی قدیم ناقص بود.

با این وجود من باز هم آنها را می خریدم و کسری آنها را به طوری می نوشتم که فرقی با اصل نداشت.

ص: ۷۲

در سال ۱۳۶۲ شمسی به دعوت دانشکده هنرهای اسلامی سخنرانی مفصلی در بُعد « معنوی هنر خطّ » ایراد نمودم که خود رساله بسیار شیرینی بود که کمتر درباره معنویت و حلاوت هنر خط این چنین گفته شده است.

این رساله شیرین در مجله سروش در شماره های ۲۲۹ تا ۲۳۴ به چاپ رسیده است.

همین طور در سال ۱۳۶۲ شمسی به دانشگاه تهران دعوت شدم تا سخنرانی درباره هنر اسلامی انجام دهم، این سخنرانی در چهار ساعت متوالی با دادن نیم ساعت استراحت، در دو، دو ساعت انجام یافت که بعداً در سروش به نام "عرفان هنری انسان" و سه چاپ دیگر مستقلاً از طرف انتشارات سروش به چاپ رسیده و نمی دانم باز هم چاپ شده است یا خیر.

به دعوت کنگره بزرگداشت شیخ اعظم انصاری قدّس الله سِّره دو رساله اجتهادی فقهی یکی راجع به مجسمه سازی و دیگر راجع به غناء نوشتم که از طرف کنگره مذکور به نام های رساله التصویر و التمثیل و رساله الغناء چاپ شد.

برای کنگره مقدس اردبیلی رساله ای در نجاسه الخمر نوشتم که در اولین انتشارات کنگره مزبور چاپ شد .

برای رشته کارشناسی معارف اسلامی در دانشگاه رازی ؛ تفسیری بر سوره مؤمن نوشته ام که گمان می کنم اگر چاپ شود، مورد قبول افتد .

برای کنگره دیگری که بناست برپا شود رساله ای درتعظیم شعائر اسلامی نوشته ام.

ص: ۷۳

اخیراً مجموعه عکسی رنگی از خطوط و قطعات خودم را به نام لطافت هنر بناست به چاپ برسانم، که اگر چاپ شود، برای اولین بار در ایران چنین مجموعه ای لطیف به چاپ می رسد.

۲۸. از آن جا که حضرت عالی در هنر هم دستی دارید و در خوشنویسی خط ثلث و نسخ سرآمد اقران و در نقاشی و تذهیب و تجلید استاد هستید و آثارتان بیانگر این حقیقت است.

اجازه بفرمایید درباره مسائل مربوط به هنر هم گفت و گویی داشته باشیم. لطفاً نظرتان را درباره هنربیان دارید و تعریفی برای هنر ارائه بفرمایید؟

البته دقایقی برای تعریف حقیقی و واقعی هنر هست که ما مجال پرداختن به آن حرف ها را نداریم، زیرا انصاف آن که هر کدام از ما یک شناخت مختصر ذهنی از آن داریم و همین برداشتی را که مردم ما از آن دارند برای سخن ما کافیست.

حال نازک اندیشان اسلامی در تعریف هنر و زیبایی چه گفته اند یا افلاطون در تعریف هنر و زیبایی چه گفته، نظر تولستوی چیست، نظر فیلیسین شاله چیست، هانری دلاکروا چه می گوید، هلم هولتز و بروک چه می گویند، فالکز چه می گوید، برای مطلب فعلی ما تضییع وقت است. آن ها بحث هایی اختصاصی است که به قول ظریفان پشت درهای بسته تخصص ها باید مذاکره شود و از راه روشن و لذت بخشی که در پیش روی داریم به خیالات و اوهام و بافندگی های هنرمندانه نمی پردازیم.

شکی نیست که آدمی گرایش و کششی به سوی زیبایی ها و هنرمندی ها در اعماق ژرفای نفس خویش در می یابد و از دریافت این زیبایی ها لذت می برد.

ص: ۷۴

هر کس به فراخور حال و ذوق و دریافت و ارزیابی ذهنی خودش، این گرایش و کشش همانطور که عرض شد در آدمی است، یعنی آدمی از آن جهت که آدمی است چنین موهبتی را دارا می باشد.

پس همه افراد انسانی اگر واجد ادراک و شعور صحیح باشند، این گرایش و کشش را به خوبی در درون خویش به حضور نفسی و ذهنی در می یابند، و این خود بزرگ ترین دلیل است که قضیه تمایل به زیبایی و زیبا سازی و طبعاً به هنر که مبرز و مظهر این دریافت نفسی است، از نظریات اساسی و گرایشات متعالیه ای است که در خمیره اوست و جان مطالب آن است که این مطلب را در نفس خویش در می یابد. یعنی آدمی ادراک دارد، شعور دارد و با ادراک و شعور موهبتی خویش به این نعمت عظمی یعنی زیبایی و هنر گرایش پیدا می کند و این خود دلیلی روشن و واضح است که او چیزی از زیبایی و هنر را در می یابد که به سوی آن گرایش و کشش دارد، و الا آدمی عاشق شیئی مجهول و نامعلوم که نیست، یعنی همانطور که گرایش و کشش قطعی و روشن به سوی زیبایی و هنر دارد، شناختی و درکی حتمی و روشن نیز از زیبایی و هنر دارد، حتی گاه ممکن است اصولاً نداند که هنر چیست و نتواند آن را تعریف کند.

پس همان طور که هنرگرایی فطری است، هنرشناسی هم فطری است، عین همان مطلبی را که در گرایش و کشش نفوس انسانی به سوی مبدأ اعلی در مبحث فطرت الهی انسانی می گوییم.

همین مقدار شناخت اجمالی از هنر و زیبایی و زیبا سازی برای مطلب ما کافیست و بیش از این محتاج به فضل فروشی و چرخش دورانی بیهوده نیست و مُصدع اوقات عزیزان نمی گردیم.

ولی مطلب مهمی را که باید در این جا متوجه آن بود، این است که در گرایشات متعالیه چهارگانه که آن ها را از فطریات آدمی شمرده اند،گرایش به سوی حقیقت جویی و حقیقت یابی، گرایش

به سوی خیر و فضایل اخلاقی، گرایش به سوی زیبایی و زیبا سازی و گرایش به سوی کمال و ابدیت و مبدأ اعلی.

آن متعلق گرایش بایـد حقیقتاً محقق و مقرر بوده باشـد تا به سوی او گرایشـی باشد، یعنی واقعاً حقیقتی هست، واقعیتی هست، که گرایش به سوی او نیز هست.

حقایق واقعیه خواب و خیال و نسبت ها و فرض ها نیست، خیر و فضایل اخلاقی واقعاً اموری حقیقی و درجات واقعی ارزش ها هستند، نه نسبت گیری ها و بالنسبت ها و اموری که هر روزو پیش هر قوم در معرض تغییر و تبدیل است.

البته مـا منکر نیستیم که یـک مفهومی، یـک عملی، یا کاری پیش قومی ممـدوح و پیش قومی دیگر مـذموم است. پیش قومی خیر و شایسـته و پیش قومی دیگر شر و ناشایسته است، ولی مدعای ما آن است که واقعاً و فی الحقیقت و نفس الامر آن میزان واقعی خوب بودن، ممـدوح بودن، خیر بودن، شایسـته بودن و امثال این ها اموری است ثابت، مقرر، مطابق با حقیقت شایسـته، جهان هستی و موافق با ارزش الهی آن.

همین حرف را هم در مورد زیبایی می گوییم، فرض کنیم زیبایی ها مختلف و در نظر هر قوم و دسـته ای چیزی زیبا و دلپسـند و شایسـته و پیش قومی دیگر زشت و ناخوشاینـد و ناشایسـته جلوه کند، ولی باز هم برای جمال واقعی و کمال واقعی و زیبایی واقعی میزانی مقرر در حقیقت جهـان هسـتی هست که زیبـایی و زشتی از آن میزان هـا تخلف ناپـذیر است و از همین راه بـاید معنای ان الله جمیل و یحب الجمال را دریافت.

و این جـا خوب است به یـک مطلب بسـیار ارزنـده و ظریف دیگر اشاره کنیم و آن این که درک و شـعور و زیبایی و جمال و هنر از مختصات انسانی

است و انسان با این درک وشعور گاه چون اقیانوسی از ذوق ها، شوق ها صفاها و وفاها می گردد.

به هنرهای صد در صد حلال و پسند شرع اشاره نمی کنیم، به همین موسیقی که اکنون مسئله ای بحث انگیز برای صدا و سیما شده است توجه کنید، به راستی آیا آوای خوب و دلنشین را با صداهای ناهنجار و زشت را مثل هم می دانیم؟

اگر چنین بگوییم معلوم می شود یک چیزی کم داریم، خوب صدا که صداست چرا یکی را دلنشین و یکی را ناهنجار می بینیم، به راستی این ذوق و حال انسانی کجاست و آن مطلب ارزنده و ظریف که هر چه منصف تر و دقیق تر بیندیشیم بهتر و زیباتر در می یابیم، آن است که به راستی در ماده بی جان و تاریک و تهی از صفا و وفا چگونه این همه ذوق موج می زند و به راستی آدمی با دید مادی گری چگونه زیبایی جهان هستی را در میابد؟ مگر نه اینکه با این دید همه کائنات در تاریکی ماده فرو رفته است، دیگر زیبایی چه معنی دارد؟

اگر آدمی فقط یک مجموعه ای از بسیار کوچکترها بود، خوب چه فرقی با سنگ ها، با نباتات و با سایر حیوانات داشت؟

آیا این مطلب که به روشنی در ذهن هر انسانی می درخشد، دلیل بارزی نیست که او وابسته به مبدأیی جمیل، کامل، حقیقت محض و همیشگی و دائم بدون مرز اولیّت و آخریّت است و اگر اجازه بفرمایید باز هم تکرار کنیم که ان الله جمیل و یحب الجمال.

۲۹. اگر ممکن است از خاطرات خود در زمینه خوشنویسی هم مطالبی بیان بفرمایید؟

چون مسئله خط و تعهد مطرح شد، اشاره به این موضوع ضروری است که انسان باید ببیند چه می نویسد و آنچه می نویسد آیا پسند شرع هست یا نه؟

گاهی انسان برای خودش مشق هایی می نویسد و بعد پاره می کند و دور می ریزد، ولی یک وقت با ارتباط به مسائل، وظایف و به تعبیر دیگر برای استفاده و بهره برداری می نویسد و اینجاست که باید ببیند آیا رضای شرع در آن هست؟ آیا اعانت بر ظلم و ظالم نیست؟ متواضعانه عرض کنم، شاید در نوشتنم همیشه این جنبه را مراعات نموده باشم.

همانطور که در اول کلام عرض کردم چون بنده در ابتدای طلبگی خیلی با احوالات و روش علما مأنوس و آشنا بودم یعنی در جو روش علما افتاده بودم، این جنبه تا حدی در ذهنم جایگزین شده بود.

قصه ای از قصص العلماء تنکابنی عرض کنم، البته ممکن است خیلی از متتبعین ما، نسبت به قصص العلماء ایراداتی نمایند و صحیح هم هست ولی به عقیده بنده کتاب قصص العلماء برای خودسازی طلاب و مبتدئین دروس دینی بسیار مفید و آموزنده است، چون مجال مراجعه نداریم به اجمال نقل می کنیم:

روزی حاکم شهر به زیارت یکی از علمای معروف آن شهر رفت وقتی می خواست از منزل آن آقا خارج شود، آقا زاده را در حیاط منزل ملاقات نمود و بسیار محبت کرد.

فردا پسر گفت: از شما خواهشمندم مرا از این شهر به شهر دیگر منتقل فرمایید.

پدر فرمود چرا پسر؟ گفت: زیرا حاکم دیروز با من بسیار محبت کرد و من می ترسم که محبت اعوان ظلمه در قلب من افتاده باشد.

شاید بتوانم عرض کنم که این روش همیشه در زندگی بنده مد نظر بوده است و در کتابت هم همین طور بوده

است و از طرف مقابل یعنی در کمک به حق و دفع ظلم و فساد هم تا آنجا که ممکن بوده کمکی کرده باشم،نسبت به انقلاب مقدس اسلامی هم همین طور بوده است.

واقعاً انسان وقتی می بیند آن همه فحشا و فساد و پلیدی و ناپاکی از بین رفته و به قول امام بزرگوار، مملکت، الهی و خدایی شده است، چقدر باید خداوند را شکر گزار باشد و به خدا قسم! شایسته است از بذل هیچ نفس و نفیسی در راه حفظ آن کوتاهی نورزیم.

اما آن مطلب شیرینی که یادم آمد و اجازه خواستم عرض کنم این بود که برادر بزرگوارمان جناب حجت الاسلام آقای سید حمید روحانی که زحمتی به سزا کشیده و کتاب نهضت امام خمینی را نوشته اند در صفحه ۸۴۸ عکس کارت تبریکی را به چاپ رسانده که در ۱۳۴۴ شمسی و به مناسبت نوروز در نجف منتشر شده است.

بعد از گذشت سال ها اجازه بفرمایید به قول معروف ریایی بکنیم و برادر محترم مان هم برای اولین بار در تاریخ ثبت نمایند که آن کارت را چه کسی درست کرد.

این کارت به نوشتن بنده و به همراهی آقای محمد هادی غروی به چاپ رسید، زیرا ایشان در منزل خود در نجف عکاسی می کردند و آن کارت را مونتاژ نمودند.

خطوط آن کارت، آیات قرآنی و حدیث و جملات تبریک به خط نستعلیق و شکسته، خط بنده است.

عکس گل و بوته طرفین کارت را هم از حواشی کتاب ترجمه الصلوه فیض استفاده کردیم، عکس گنبد و گلدسته حضرت امیر را خود آقای غروی گرفته بودند. تصویر حضرت امام هم که قبلاً موجود بود.

۳۰. اجازه بفرمایید به موضوع هنر خوشنویسی و دیگر هنرها باز گردیم.

اصولاً جناب عالی نوشتن خط را بعنوان تمرین خوشنویسی از چه وقت شروع کردید؟

قبلاً عرض کردم که در خاندان ما هنرمندان بسیار بوده اند و هستند. مرحوم والدم از خوشنویسان بسیار عالی خط نسخ بودند که خیلی از اهل خط که نمونه کار ایشان را دیده بودند می گفتند ما خیال نمی کردیم در این عصر کسی چون تبریزی و وصال بنویسد.

می فرمودند: گه گاه بعضی کلمات را به قدری خوب نوشته ام که انگشت خود را بوسیده ام.

مرحوم جدم آقا میرزا اسماعیل سابق الذکر هم از خوشنویسان بسیار خوبی بوده اند که انواع خطوط را بسیار استادانه می نوشته اند. عباراتی را در آخر کتاب تنویر القلوب به خط شکسته نوشته است که گویی خط درویش است.

نسخه ای از طب الرضا که جزوه مختصری است به نسخ بسیار خوب نوشته است که واقعاً باید در ویترین جای داد.

کتاب شریف الدمعه الساکبه خطی در کتابخانه ماست که چند صفحه اول آن افتاده بوده و آن مرحوم کسری کتاب را به خط نسخ بسیار شیرین خویش نوشته اند.

ص: ۸۰

در ضـمن خطوط نسخی، سطوری را هم به خط رقاع نوشته اند که معلوم می شود مایل بوده در نسخ خود هنرمندی خود را در نوشتن رقاع نیز به ظهور برساند.

تقریرات اصولی مرحوم اردکانی را هم با خط شکسته و تعلیقی به طور مسوّده و بسیار تند نوشته اند، که خطوط تعلیقی آن هم شاهد آن است که در خط تعلیق هم مقامی والا داشته است.

آن مرحوم در خط نسخ از شاگردان مرحوم آقا میرزا محمد علی کرمانشاهی بوده است.

دیگر اجدادم نیز همین طور بوده اند، بعضی از کتاب هایی را استنساخ نموده اند که به خطشان موجود است.

در هر حال بنده را هم با این زمینه وراثتی به دبستان گذاردند. در دبستان استاد خط ما جناب آقای محمدرضا اقبال بودند که اکنون با وجود کهولت سن در کمال صحت و سلامت و شادابی در مجالس مختلفه همشـهریان محترم شرکت نموده و مکرر ایشان را در محافل دینی زیارت می نماییم.

استاد اقبال، خوشنویسی استاد و یک مربی عالی بودند، ولی من اکنون متوجه شده و خجلم که ایشان با ما اطفال در آن وقت چگونه به سر برده و چقدر زحمات بنده و امثال بنده را متحمل شده است، ان شاءالله ایشان ما را حلال می کنند.

در منزل هم، مرحوم والدم گه گاه تمرین خط نسخ می فرمودند و چنین عقیده داشتند که انسان برای خوشنویسی در آغاز باید از خط نسخ شروع کند و سپس به خطوط دیگر بپردازد، ولی افسوس که نشد ما از ایشان مشق کتابت بگیریم و فقط اکتفا به مشق نظری کردیم و راستش

ص: ۸۱

را بخواهید بنده اصولاً فکر نمی کردم که روزی جزء نویسندگان و یا خوشنویسان گردم.

البته الان هم خود را ناقابل دانسته و لایق این عناوین نمی دانم. علاقه بسیار زیادی به هنرهای مختلف، مخصوصاً نقاشی داشتم و قطعات خطی بسیار زیبایی از اساتید سابقین را هم گرد آوری نموده بودم و در آن هنگام هم صحاف خوبی بودم، ولی بعد از طلبه شدن نقاشی را تقریباً کنار گذاشتم تا سال های بعد که دو سه تابلوی گل و بوته کار کردم، تا لااقل اگر به خاک رفتیم نمونه ای از ذوق و هنر ما باقی بماند.

بعد از تشرف به نجف و دیدن قطعات ثلث و آیات و روایاتی که به شیوه هنرمندانه، به خط ثلث استادانه نوشته شده بود، دیدم، مثل آنکه استعداد خفته بیدار گردید و خیال می کنم سبب تمایل بنده به خط ثلث دو چیز شد، یکی آنکه غالب مضامین خط ثلث آیات و روایات بود و دیگر آنکه بنده مجال تمرین و کتابت کتاب نداشتم و به همین جهت بود که نتوانستم کتابت های کتابی به خط نستعلیق بنمایم، لذا اگر مجالی از درس و بحث پیدا می شد به جای تضییع وقت، مشق خطی و کتابت آیه ای یا حدیثی و روایتی می کردم و خیال می کنم خطم در درجه بالایی بود و به همین جهت بود که در چند جلسه ای هم که با استاد هنرمند و خوشنویس یگانه دول عربیه- هاشم محمد بغدادی- بودم، بسیار نسبت به بنده احترام می کرد و با آن که خیلی از نویسندگان را لایق نمی دانست در غیبت بنده و در حضور اساتید و هنرمندان، بسیار تقدیر و تمجید کرده بود.

اما نمونه خط نسخ بنده کتاب های دروس و تقریرات مرحوم میرزاست که در حدود ۲۸ سال قبل نوشته ام و نستعلیق و شکسته هم بسیار نوشته ام و خیال می کنم خط شکسته ام هم دارای امتیازی باشد.

در این جا باز هم نکته ای را عرض کنم؛ خط نامه ای که از مرحوم آیت الله حکیم خطاب به مرحوم شادروان استاد فقید عالی قدر شکرالله صنیع زاده در کیهان فرهنگی شماره ۲ ص ۴۰ گراور شده بود به خط بنده است و این را از آن جهت عرض کردم که هم نمونه ای از خط شکسته کتابتی بنده است و هم این که خانواده محترم صنیع زاده آن را به عنوان یادبودی هم از بنده بدانند.

از نظر معاشرت با مرحوم والد و علاقه شدید به مطالعه و خواندن و زیر و رو کردن کتاب های مختلف علاقه عجیبی به کتابخانه پیدا نمودم که بالطبع، طبع هنرمند هم علاقه مند به صنایع و هنرهای کتابخانه ای شد یعنی صحافی، ورّاقی، ساختن کاغذهای رنگی و ابر و باد و قطعه سازی و گه گاه هم از باب تفنن در هنر تذهیب و نقاشی گل و بوته ای.

اما این بسیار کم بود و اکنون هم که اصولاً به واسطه تراکم کارهای گوناگون و تدریس معارف اسلامی در دانشگاه رازی و تدریس در منزل و نوشتن ها و مطالعات مختلفه که نیازمند به آن هستیم و رفت و آمد همه گونه اشخاص به منزل بنده، دیگر مجالی برای هنرمندی و خوشنویسی نیست.

باز هم خداوند را سپاسگزارم که سالی چند قطعه ای بتوانم بنویسم، زیرا این هم وظیفه ای می دانم برای اعتلای هنر اسلامی و شادابی آن در عهد مبارك و میمون جمهوری اسلامی، زیرا سر بلندی هنر اسلامی در ایران کنونی، سربلندی انقلاب جمهوری اسلامی در جهان است،و به حسن توفیق خداوندی و تقاضای مسئولین محترم وزارت ارشاد اسلامی در نمایشگاه اساتید طراز اول کشور در موزه هنرهای معاصر شرکت

نمودم، شاید بعون الله و حمده تا اندازه ای دین خود را نسبت به انقلاب ادا نموده باشم.

۳۱. لطفاً بفرمایید در زمینه چاپ رسم المشق هنر خط و ثلث نویسی، از آنچه تاکنون در دسترس قرار گرفته بهترین و معروف ترین آن ها مربوط به کدام استاد است؟

گاهی اوقات به نظر می رسد که این رسم المشق ها یا به تعبیر دیگر کراسات خط در دو سه قرون اخیر متداول شده است، ولی با دقت بر احوالات خوشنویسان و ورّاقین، می توان دریافت که سابقه رسم الخط و مشق به هزار سال قبل می رسد، زیرا نویسندگانی چون ابن مقله و ابن بواب دارای آداب المشق و شغل کتابت بوده اند، همان طور ابن ندیم که خود از ورّاقین و کتّاب بوده و نام آنها را در کتاب خود می آورده.

از نویسندگان و کاتبان خودمان در ایران که صاحب آداب المشق بوده اند می توان به بابا شاه اصفهانی و میرعماد حسنی و میرعلی هروی اشاره کرد. در قرن گذشته هم رسم المشق های نسخ و ثلث و نستعلیق بسیار زیبا و زیادی منتشر گردیده که محتاج به بررسی کامل است.

در ایران رسم المشق های نستعلیق اغلب در دسترس نویسندگان و خوشنویسان محترم است و از آن ها آگاهی دارند مانند رسم المشق های مرحوم عماد الکتاب و زرین خط و مرحوم سید حسین میرخانی و خیلی ها که مرحوم شده اند و دیگرانی که به حمدالله زنده اند و به انجام وظیفه مشغولند.

اما کراسات نسخی و ثلثی که در ترکیه و مصر و گاه در عراق و سوریه منتشر شده است، خیلی زیاد و بعضی ها حقاً بسیار زیبا و استادانه نوشته شده اند- مخصوصاً خط ثلث که دامنه بسیار گسترده و ترکیبات متنوع و متعدد استادانه ای را در بر می گیرد و در آن نمونه های مختلفی را می شود از یک

حدیث یا آیه کتابت کرد و به نمایش گذاشت، اگر بخواهیم یک حدیث،یا یک آیه را به خطوط مختلف غیر ثلث بنوبسیم، شاید بیش از سه نوع نتوانیم حسن ترکیبی ابراز داریم، ولی در خط ثلث چنان گستردگی ترکیبی و تنوع حروفی وجود دارد که شاید بتوان همان آیه را بیش از ده جور به استادی نوشت و از حسن ترکیب و زیبایی جمع بندی هم برخوردار بود.

از خطاطان و کاتبان خط ثلث در قرن چهاردهم هجری که رسم المشق وکراسات خط نوشته اند، می توان این ها را نام برد :

شیخ محمد عبدالعزیز رفاعی معروف به امیر الخطاطین،

سید محمد شوقی ترکی،

حاج سید حسن رضا،

محمدجعفر مصری،

استاد علی ابراهیم،

استاد محمد محفوظ،

شیخ محمد عبدالرحمان،

شیخ محمد طاهر کردی مکی،

استاد محمد مرتضی،

استاد محمد علی منکاوی،

سید ابراهیم،

عبدالرزاق صالح،

محمد احمد عبدالله،

استاد صبری،

محمد هلالی،

استاد هاشم محمد بغدادی،

استاد مصطفی حلیم ترکی،

استاد حامد آمدی و ...

ص: ۸۵

خیلی از این کراسات را بنده ندیده ام، بعضی ها را دارم و نمونه هایی از آن ها را در ضمن کتب معموله دیده ام.

بطوری که بعضـی از اساتیـد خط می گفتند ظاهراً رسم المشق شـیخ عبدالعزیز رفاعی از جهت زیبایی مفردات و حسن ترکیب کلمات از امتیازی خاص برخوردار است.

قواعـد الخط هاشم محمـد هم در دست اهل فن هست و البته آن هم انصافاً ترکیبات خوبی دارد، اگر چه بنده نزد هاشم محمد قطعات بسیار زیبا و جمیلی به خط او دیـدم که شایـد از این قطعات موجود در قواعد الخط بهتر و بالاتر باشد، در هر حال نظر منصفانه محتاج به زیارت همه آن رسم المشقها است که فکر می کنم فعلاً به آنها دسترسی نباشد.

۳۲. جناب اســتاد حتماً توجه دارید که متأسـفانه خطوط ثلث و نسخ و کتیبه نویســی در حال سیر نزولی است، به نظر شما برای گسترش و احیای آن چه باید کرد؟

بایـد عرض کنم که در این یکی دو قرن اخیر اسـتادی والاـ و ممتـاز در سـطح خـط ثلث ایران بروز نکرده است، چون اسـتادی عـالی مقام نبوده است، طبعاً شاگردانی پخته که به مقام والای اسـتادی برسـند در این خط بروز نکرده است و این قضـیه سـبب شـده که خط ثلث - که به قول ما سـبک ترکی باید نوشـته شود- به سـبک ایرانی و آمیخته به نسخ ایرانی نوشـته شده است و اکنون دو سؤال پیش می آید که یکی اینکه برای گسترش خط ثلث چه باید کرد و دیگر آنکه استادی آن را چگونه می توان به دست آورد.

اما راجع به قسمت اول بنده عقیده دارم و این مطلب را بسیار واضح وروشن نسبت به سلیقه خود دریافته ام که رابطه ای معنوی بین خـط ثلث و آیـات و احادیث می باشـد، مثل آنکه قطعه نویسـی آیات یا احادیث فقط به خط ثلث زیبایی خاص و گیرایی مخصوصی دارد که این جذابیّت و الفت در سایر خطوط نیست و از همین جا باید عرض کنم که اگر نفس انسانی کشش و

گرایشی نسبت به آیات و احادیث پیدا کرد، ناخودآگاه نسبت به خط ثلث هم کشش و گرایش پیدا می کند.

ما خیلی کم و به ندرت عبارتی فارسی را دیده ایم که به خط ثلث قطعه نویسی کرده باشند، با کمال تواضع عرض می کنم که کار و شغل و وقت بنده نه کتابت بود و نه مجال این کار را می داد، فقط گاهی از بابت تفنن حدیثی یا آیه ای را می نوشتم و به همین جهت به ثلث متمایل گردیدم، و چنین عقیده دارم که این خط پهنه ای گسترده دارد که به این آسانی ها به دست نمی آید.

کلمات باید در نهایت استواری نوشته شود. حتی در آن جایی که در نهایت نرمی و لطافت نوشته می شود، باز هم از یک استواری و صلابت برخوردار است، قلم اندازی در او نیست، اگر هم باشد کار استادان بسیار بزرگ است، حتی اِعراب و امثال آن که برای زیبایی نوشته می شود، باید در کمال استحکام باشد.

اما راجع به تحصیل مقام استادی، در آن بسیار باید زحمت کشید و نمونه های خطوط اساتید را با دقت دید و حتی درجات محکمی و زیبایی کلمات آنان را نیز دریافت تا انسان بتواند از حسن تشخیص خوب نیز برخوردار شود، البته انسان اگر در نوشتن و تشخیص خط ثلث و حسن ترکیبات آن به خوبی واقف گردد، به فن کتابت کتیبه که خود فن خاصی است و بهره مخصوصی غیر از نفس کتابت، نیز واقف می گردد و به راستی باید وزارت ارشاد اسلامی و انجمن خوشنویسان در صدد باشند تا فن کتیبه نگاری را زنده کنند، زیرا این هنر در حال افول و زوال است.

البته سخن در باب کتیبه نگاری ثلثی و طرز ترکی آن خود محتاج بحث موضعی است که فعلاً مجالی برای آن نیست، اما در مورد خط نسخ بحمدالله نمونه های بسیار زیبا در کتابت کتب و خط خطاطان خود داریم که با توجه به آنها و مشق کتابتی و نظری از روی آنها می توان به مقام والایی رسید.

ص: ۸۷

ناگفته نماند که متأسفانه صنعت چاپ و گسترش آن- که چاره ای هم غیر از آن نیست- جلوی هنر فردی کتابت نسخ را گرفته است.

نکته ای که باید در اینجا متذکر شد این است که ما دو جور نسخ و سبک داریم. سبک ایرانی و به قول معروف نسخ نیریزی و سبک ترکی و نسخ حافظ عثمانی.

آنان که سابقاً به سبک نیریزی ما پرورش یافته بودند، نسخ عثمانی را نمی پسندیدند و طبعاً آنها هم نسخ ما را.

اما اگر خطاطی بتواند محاسن این دو سبک را دریابد آن را به کار ببرد، طبعاً معلوم است یک شیفتگی خاص و جذابیتی در خط او پیدا می شود. این مطلب را در قطعه ای از خط خطاط ترکی رسا دریافتم که بسیار بنده را جذب کرد.

برای اولین بار دیدم شخصی محاسن سبک نیریزی و حافظ عثمان را با هم جمع کرده و اگر چه خط او هم قدری نمای نسخ ترکی داشت، ولی با اندکی دقت معلوم می شد که واجد محاسن هر دو سبک است.

۳۳. نظر به اینکه جناب عالی تنها بازمانده از اساتید این رشته از هنرهای اصیل اسلامی هستید.

اگر خاطره ای از اساتید دیگر مثل مرحوم احمد معصومی زنجانی و دیگر خوشنویسان دارید، بفرمایید؟

عرض کنم رابطه بنده با مرحوم حاج میرزا احمد زنجانی رابطه هنر و فن بود و چون بنده واقعاً عاشق و شیفته لطافت روح و ظرافت هنر و فن بودم و مرحوم زنجانی هم از این حالت بسیارخوشش می آمد و شاداب می شد، از این رو کمال علاقه را نسبت به یکدیگر داشتیم، از جهت دیگر مرحوم حاج میرزا احمد معصومی زنجانی و مرحوم آقا میرزا محمد علی غروی کاتب خوشنویس - که خیلی از کتاب های دینی به خط ایشان نوشته شده است - از کوچکی با

یکدیگر بزرگ شده و علاقمند به یکدیگر بودند و مرحوم غروی باجناق بنده بودند و این خود ارتباطی دیگر شد که مزید بر سابق گشت.

مرحوم زنجانی در سفری که به کرمانشاه آمدند اجازه کتابتی برای بنده به یادگار نوشتند.

در نجف اشرف هم که بودم مدتی اجاره نشین ایشان بودم یعنی ایشان در تهران بودند و بنده خانه ایشان را اجاره نموده بودم، خداوند رحمتش کند، بسیار به بنده لطف داشتند.

از خوشنویسان دیگر یکی مرحوم والدم بود که گذشته از حسن خط نسخ حقاً از اتقیا و علمای متقین بودند و آن حالت خدایی و توجه مخصوص در حالت نماز را بنده به ندرت و در کمتر کسی دیده ام.

گذشته از این ها با هاشم محمد هم، مرتبط بودم و او هم بسیار نسبت به بنده علاقمند بود و با اعتنایی عجیب سلوک می کرد.

گاه که بنده مجالی پیدا می کردم و از نجف به زیارت امامین همامین کاظمین علیه السلام مشرف می شدم، سری هم به محمد هاشم در بغداد می زدم و او با آنکه نسبت به نویسندگان چندان اعتنایی نداشت، ولی نسبت به بنده خیلی متوجه بود، حتی در غیبت بنده گفته بود روح فن و هنر در اوست. نکات عجیب هنر خط را چنان در می یافتم که هاشم به شادابی در می آمد، لذا گاه که پیش او می رفتم به اتاق مجاور می رفت و کارهایی از خطوط خود و دیگر اساتید را که در نهایت استادی به وجود می آورد، یک یک نشان می داد و دقایق آن ها را می شمرد و گاه تذهیب هایی هم که خود برای قطعات ساخته بود نشان می داد.

یک بار که به دیدن او رفته بودم گفت پانصد متر کتیبه برای مسجد ام البتول یا مسجدالشهدا نوشته ام.

این کتیبه ها به عرض های مختلف از ۲۰ تا ۱۸۰ سانتی متر بود و همه را با کمال استادی و مهارت و هنرمندی و نه بازاری و کار از سر باز کردن نوشته بود و انصافاً هنرمندانه هم نوشته بود و این هنرنمایی را در مسجد حاج محمود بنیه در بغداد نیز به معرض نمایش گذاشته بود.

همین طور کتابت بعضی از مساجد دیگر را به خط ثلث و ثلث محقق نوشته است، یک کتابت ثلث شیرین و عالی هم برای مقام حضرت امیر در مسجد کوفه نوشته است که به طور کتیبه ای، بالای محل مذکور نصب است. هاشم نسبت به خطوط اساتید بسیار با اعتنا و کاملاً بر آنها تحفظ می کرد. شنیدم قریب دو هزار قطعه خط و نمونه داشت که بعضی از آنها را خودم پیش او دیدم، مانند خط حامد و عزت و شوقی و حافظ عثمان و سید ابراهیم و امثال اینها و همین طور از خطاطان ایران، قطعه نستعلیق بسیار محکم و عجیبی داشت که شاید بتوانم بگویم چنین نستعلیق زیبا و استواری در عمرم ندیدم، با تذهیبی عجیب به طور گل و بوته در سطر اندازی نه در حاشیه، خود او می گفت این قطعه از میرعماد و تذهیبش کار رضا عباسی است و به قول خودش معرض و مشهد هنر دو استاد نابغه و سرآمد است مضمون این قطعه چنین بود :

عَلِیٌّ حُبُّهُ جُنَّه قَسِیمُ النارِ وَالجَنَّه

وَ حَتی مُصطَفی حَقاً اِمامُ الاِنسِ وَ الجِنَّه

این قطعه بطور چلیپایی نوشته شده بود.

قطعه خطِ رسا هم که در سابق عرض کردم، پیش هاشم و متعلق به او بود، مهندس استاد ناجی زین الدین هم که کتاب مصورالخط العربی و بدایع الخط العربیه را نوشته است.

اغلب قطعات آن دو کتاب را از پیش هاشم به امانت گرفت.

یک روز که من پیش هاشم بودم و ناجی زین الدین هم به آن جا آمده بود، هاشم با خنده گفت: این می آید این جا و این قطعات را زیر و رو می کند و می برد برای کتابش به چاپ برساند.

مطلبی به خاطرم آمد که می خواستم عرض کنم:

خیلی از هنرمندان ما در جنبه هنری واردند، ولی سواد هنری ندارند. مثلاً خیلی از خوشنویسان هستند که خوب می نویسند و به درجه استادی هم می رسند، ولی واقعاً اطلاعات گسترده و خوبی نسبت به خطاطین و نویسندگان گذشته و علائم خطوط ندارند و غالباً می بینیم فقط در رشته خودشان استادی و تبحر دارند و اطلاعات تاریخی آنها اندک است.

۳۴. ممکن است نظر حضرت عالی را در مورد هنرهای تشعیر و تذهیب و مینیاتور و وجه شرعی آن ها جویا شویم؟

با توجه به این که شغل بنده تذهیب و تشعیر و مینیاتور نبوده است،اگر گاهی اوقات چیزهایی را از باب ذوق ابراز کرده ام، به عنوان این بوده است که لااقل یادگاری از ما بماند و الّا این صحبت تذهیب و تشعیر رابابید از همان اساتید بزرگ سؤال کنید.

انواع تذهیب و تشعیر و این ها هم در کتاب ها ذکر شده است، مطلبی را که می خواستم عرض کنم راجع به وجه شرعی این هاست.

اگر تذهیب و تشعیر و مینیاتور و امثال این ها مشتمل بر حیوان جاندار و ذی روح نباشد مثل گل و بوته و ختایی و اسلیمی، و همه به صورت قرینه سازی باشد، هیچ گونه اشکالی در نزد علمای ما ندارد، اما اگر تصویری ذی روح باشد مثل حیوان و انسان، خوب بعضی از علمای ما از آن جهت اشکال می کنند، البته نه اینکه اشکال به تذهیب و تشعیر و مینیاتور داشته باشند، بلکه از باب تصویر زیباست، که اگر به نحو مینیاتور نباشد و به نحو رنگ و روغن و سیاه قلم و پوستر هم باشد باز هم همان

اشکال که از باب تصویر ذی روح است وجود دارد، البته بعضی از علما اشکال کرده اند و گفته اند جایز نیست ولی غالب علمای ما تصویر ذی روح را مکروه می دانند و لذا از آن جهت ممکن است کراهتی داشته باشد والاـ از جهات دیگر هیچ اشکالی ندارد.

۳۵.استاد چنان چه در زمینه هنر صحافی و جلد سازی فعالیت هایی داشته اید، اگر امکان دارد توضیح بفرمایید؟

در زمینه علاقه مندی کتاب، خیلی از کتاب های مرحوم پدرم احتیاج به صحافی و تجلید داشت، به این دلیل بنده صحافی را از آقای میرزا ابراهیم پورمعتمد یاد گرفتم، البته صحافی و تجلید بنده چون جنبه معاش و مشتری برای من نداشت، بعدها جنبه ی هنری یافت بعضی از صحافی ها را واقعاً از جنبه هنری درست کردم و به اندازه ای که رفع حاجت خودم را بکند- شاید در سطح بالایی هم صحافی می کنم.

آن صحافی های هنری را تاکنون مجال پیدا نکردم انجام بدهم، چون خیلی از وسایل آن ها را ندارم.

ممکن است اگر آن وسایل را داشته باشم جلدهای هنری خوبی درست کنم، خیلی مایلم اگر خداوند متعال توفیق داد به عنوان یادگاری دو سه جلد نمونه درست کنم که بعد از ما یادگار این هنر اسلامی ان شاءالله باقی بماند.

۳۶. در حال حاضر کسی یا کسانی هستند که در این زمینه فعالیت کنند و آیا این کار مرکزیتی دارد؟

در اصفهان جلدساز های هنری سطح بالایی هستند، ما جلد ساز خیلی زیاد داریم و حتی استادان سوخت در

سطح بسیار اعلا داشتیم مانند آقای حاج حسین ختایی که چند سال پیش به رحمت ایزدی رفتند و آقای حاج

حسین اسلامیان و مرحوم حاج میرزای امامی هم که استاد اینها بود. البته ایشان شخصی روحانی و معمم بودند و حتی در کارگاه هنری خودشان ظهرها با شاگردان نماز جماعت می خواندند و خودشان امام جماعت می شدند ایشان، هم استاد هنر بودند و هم معلم اخلاق. کارهای مرحوم میرزا آقا امامی و حاج حسین ختایی و مرحوم اسلامیان کارهایی است که باید در سطح جهانی عرضه بشود چه در زمینه مینیاتور، تذهیب و تشعیر و چه در زمینه جلد سازی، جلد کتاب ها، مرقعات و غیره. یک قرآن به خط کوفی با امضای حضرت امیر (ع) در کتابخانه حضرت امیر در نجف بود. مرحوم آقای آیت الله امینی این قرآن را بردند اصفهان و دادند به مرحوم حاج حسین ختایی. قرآن تقریباً شصت و چهار برگ بود و مرحوم حاج حسین تمام آن صفحات را به طور متن حاشیه، یک مقداری بر حاشیه افزود. کاغذهای حاشیه آن قرآن را هم که ترمه ضخیم بسیار اعلایی بود، از مرحوم سید احمد گرفته بود. هنگامی که بنده در اصفهان و به منزل حاج حسین ختایی رفته بودم ایشان صحبت قرآن را کردند و آن را آوردند و من دیدم. جلد سوخت بسیار اعلایی برای آن درست کرده بود، شاید سه، چهار ماه روی آن جلد کار کرده و واقعاً یک چیز عالی درست کرده بود، هر یک از آن صفحات قرآنی را که مرحوم حاج حسین ختایی بطور تشعیری زده بود، نقشی مخصوص به خود داشت و قرآن را به یک جنبه هنری بسیار بالایی رسانده بود، البته الان هم اساتید زیادی هستند، چه در اصفهان، چه در شیراز، چه در مشهد، چه در تهران و شاید در تبریز هم باشند، چون تبریز هم سابقه قلمزنی و جلد سازی دارد.

من الان از اساتیدی که در تبریز هستند آگاهی ندارم، ولی در مشهد هم، مینیاتور، تذهیب و تشعیر کار می کنند، مخصوصاً این استادان جلدهای بسیار زیبایی برای آستان قدس نوشته اند، که کارهایشان واقعاً

قابل تقدیر و شایان تحسین است. اساتید اصفهان را هم که نام بردیم- و غالباً به رحمت ایزدی رفته اند- استادانی هم که زنده هستند ارادت غایبانه ای به آنها داریم، در تهران هم اساتید خوبی داریم که سرآمد صحافان آنها آقای حاج حسین عتیقی هستند و در کتابی که دانشگاه بنا بر صحافی سنتی چاپ

کرده است از افادات و نظرات ایشان خیلی استفاده کرده اند. آقای عتیقی از خانواده هنرمند و متدینی بودند که از مشهد به تهران منتقل شدند.

۳۷.نظر استاد درباره هنر مینیاتور و تغییراتی که باید در آن به وجود آید چیست؟ اگر ممکن است در مورد وجه شرعی آن مطلبی بیان بفرمایید ؟

عرض کردم اگر نقاشی نقشی می زند، نمی خواهد با خالق طبیعت همسری بکند، و خود را هم مثل خالق طبیعت جلوه دهد، این طور نیست.

اما راجع به هنر مینیاتور در دوره انقلاب اسلامی اصولاً ـ نظر ما این است که در همه هنرها و در همه زمینه های هنری و فرهنگی کشور باید زمینه ای فراهم بشود که نوعی همراهی با اصالت های انسانی و ارزش های والای الهی انسان، در جمهوری اسلامی پیش بیاورد، لذا خود انتخاب سوژه برای شخص هنرمند مسئله مهمی است.

در جمهوری اسلامی خیلی وقت ها می شود که ما به نمایشگاه هایی می رویم که هنرهای مختلف اسلامی مانند خط و نقاشی را به نمایش گذاشته اند.

در آن جا می بینید که انتخاب سوژه با جمهوری اسلامی مناسبت ندارد، یا مثلاً در مورد شعرهای خیلی قدیمی.

این همه شعرهای بسیار عالی و جانداری برای شهید و شهادت و جهادو جبهه گفته اند؛ خوب است، انسان مضمون نوشته اش را از این ها انتخاب بکند.

در جنگ جهانی دوم نقاشان جنگ، مقام والایی را در هنر جهانی پیدا کردند.

الان هم باید نقاشان ما سوژه مناسبی را در این قضیه مطرح کنند که اسلامی باشد.

از فرمایش شما می شود نتیجه گرفت که اصل همان محتوای کار است که باید با مسائل اسلامی ما قابل تطبیق باشد.

قبلاً عرض کردم که ظاهر هنر کششی دارد که دیگران را به خود جذب می کند، خوب چه بهتر که انسان این کشش ظاهری را با یک کشش معنوی همراه کند و یک حالت عرفانی و خدایی هم در اشخاص بوجود بیاورد.

۳۸.جناب استاد صحبت از جلدسازی و صحافی شد، خواستیم ببینیم که نظر شما در مورد نقش ابر و باد که زمینه هایی از کار شما را در بر گرفته چیست؟

همان طور که بنده عرض کردم، به خاطر علاقه، هنر صحافی را یاد گرفتم و خود آن هنر باعث شد که بنده به کاغذهایی که در جلدهای قدیمی به کار می رفت دقت کنم.

در این حال متوجه شدم قبلاً ابری های ظریف و لطیفی ساخته می شده، خود ابری سازی هم البته هنری ظریف و شیرین است که بسیاری از جوان های ما الحمدالله در کمال خوبی ابری ها را می سازند.

کاغذ سازی و کاغذ رنگ کنی و ابری سازی و ابر و باد، درست کردن، هنر ظریفی است که بعضی ها در آن تخصص پیدا کرده اند، البته اگر روی این کاغذ سفید معمولی قطعه سازی بکنید و بنویسید چندان جاذبیت ندارد و این

است که بعضـی از هنرمندان یا بعضی از مینیاتوریست ها سطح زیرین کاغذ را قبلاً رنگ ملایمی می زنند تا زمینه هنری خوبی فراهم بشود.

در مورد کاغـذ و خط نوشـتن البته انواع و اقسام مختلفی از کاغـذها و رنگها و از راههای رنگ کردن کاغـذها هست که یک راه خیلی معمولیش این است که انسان کاغذ سفید معمولی را با چای معمولی خانه که می خواهند دور بریزند رنگ کند.

خود آن یک رنگ زرد لطیف می زند که شبیه کاغذ ترمه قدیم می شود و برای نوشـتن هم بسـیار خوب و مناسب است، البته اگر میان آن چای هم یک کمی ماده ای بزننـد که یک مقداری چسـبند گی داشـته باشد- مثل شـکر، آب خربزه یا نبات - که روی کاغذ رابه طور ظریفی بپوشاند، خیلی بهتر است، و این کار خودش یک نوع آهار زنی روی کاغذ است.

اما ابر و باد درست کردن شیوه دیگری دارد. برای این کار معمولاً رنگ و روغن امروزی ما را می ریزند، روی آب و رنگ را رقیق می کننـد، رنگ نقاشـی روغنی را با قـدری نفت مخلوط می کنند و می چکانند بالای آب، کاغذ را میزنند روی آن و بر می دارنـد همان موجی که این رنگ روی آب می زنـد به کاغذ منتقل می شود و نقش زیبایی پیدا می کند. اگر دو سه رنگ هم بزنند که چه بهتر، بر زیبایی کاغذ افزوده می شود.

بهترین راه این است که به جای آب، ماده ای درست کننـد که یک مقـدار حالت آهاری و کمی چسـبند گی داشـته باشـد، که کاغـذ علاـوه بر آنکه رنگ می شود، یک آهاری هم به خودش بگیرد. به طوری که شـیشه ای بشود نه مثل فرنی سـفت شود. نشاسـته را می ریزند توی یک مجمعه بزرگ و رنگ دلخواه را می پاشـند روی این نشاسـته و کاغذ را به سرعت می زنند و بر می دارنـد. اگر رنـگ از بین رفت دوبـاره رنـگ می زننـد و به انواع و اقسـام مختلف، هر طوری که دلخواهشـان باشـد در می آورند، البته لطافت

ص: ۹۶

ابر و باد به خاطر این است که قالب صفحات هر کدام یک جور رنگ دارند و مثل هم نیستند. این صنعت دستی است، اتوماتیک نیست که همه را یک جور می شود و می توان قسمت های زیبای آن را برید و برای خط نوشتن، نقاشی یا مینیاتور و حتی برای جلدسازی استفاده کرد، چون ابری های خیلی ظریف را ممکن است بگیرند و روی صنایع مقوایی بچسبانند یعنی مثل جلد، قلمدان، قوطی سیگار و امثال اینها.

اگر روی این کاغذهای ابری، روغنی مثل ورنی یا روغن کمال بزنند چیز جالبی می شود، این است که در این صنایع هم، ابری خیلی خوب به کار می رود. برای قطعه سازی و حاشیه اندازی قطعه های خط هم کاغذ ابری بسیار مؤثر و خوب است.

۳۹.استاد لطفاً درباره فعالیت های مبارزاتی خود بر علیه رژیم شاه برایمان توضیحاتی بفرمایید ؟

بعد از بازگشت از نجف اشرف تا شروع انقلاب مقدس اسلامی و قیام جمهوری اسلامی دیگر مجال نوشتن کتابی یا استنساخی پیدا نشد و به کارهای معمولی و وظائف مقرره روحانیت مشغول شدیم.

تا اوان انقلاب اسلامی که جوانان عزیز و سرباخته، دستگاه تکثیر و چاپ اعلامیه ها را مخفیانه به منزل ما آوردند به طوری که خود آقایان روحانیین محترمی که کاملاً در جریان

انقلاب بودند ؛ نمی دانستند که اعلامیه ها کجا تکثیر می شود.

حتی گاهی جلسه آقایان علما منزل ما بود و همان وقت جوانان عزیز در زیر زمین مشغول تکثیر و چاپ اعلامیه بودند و آقایان این را نمی دانستند.

شاید ۹۵ درصد اعلامیه های منتشره در استان کرمانشاه چه اعلامیه های جامعه روحانیت کرمانشاه و چه تکثیر اعلامیه های حضرت امام

ص: ۹۷

قدس الله نفسه یا غیر آن که از تهران یا احیاناً از جاهای دیگر می آمد، همه در منزل بنده تکثیر و انتشار می یافت.

حتی خیلی ازآن ها انشاء بنـده و خط فتوکپی شـده بنده بود، اعلامیه ای هم به نام جامعه روحانیت بعد از دسـتگیری دو شـهید بزرگوار مرحوم آیت الله اشـرفی امـام جمعه شـهید کرمانشـاه و مرحوم حجت الاسـلام و المسـلمین حاج آقا بهاء الـدین عراقی منتشـر شد و در کتاب محراب خونین باختران ص ۸۳ به نام جامعه روحانیت در اعتراض به دولت وقت به چاپ رسـید از بنـده بود و تا نزدیکی های پیروزی انقلاب حتی روحانیون نیز نمی دانسـتند ؛ این اعلامیه ها کجا چاپ و تکثیر می شود و هم اکنون هم همه آنها به عنوان اسناد انقلاب در منطقه کرمانشاه در نزد بنده موجود است.

خداوند را سپاس گزاریم که خدمات ناچیزی در راه انقلاب مقدس انجام شده است و منّتی نیست.

این انقلاب مقدس میلیون ها سرباز گمنام داشته و دارد.

۴۰.استاد لطفاً درباره تقدیم شهیدی از خانواده ی خود در این راه برایمان توضیحاتی بفرمایید ؟

و اما درباره ی شهیدی که گفتید باید بگویم:

در سال ۱۳۵۷، ۹ مهر ماه مطابق با یکشنبه ۲۸ شوال المکرم ظاهراً آن طور که یادم می آیـد ؛ به عنوان اسـتنکار از رفتار دولت بعثی عراق راجع به تضـییقاتی که به حضـرت امام قدّس الله نفسه روا می داشت، مجلس بسـیار سنگینی در مسجد مرحوم آیت الله العظمی بروجردی کرمانشاه منعقـد بود که بعـد از تمام شدن مجلس، جوان ها از مسـجد مزبور شـروع به راه پیمایی کردند که درگیری ها منجر به آتش زدن سینما و مشروب فروشی های خیابان آیت الله کاشانی (شاه آن روز) گردید.

ص: ۹۸

درگیری های آن روز از شدیدترین درگیری های کرمانشاه در ایام انقلاب بود که غروب آن روز قدری که هوا تیره شده بود؛ شهید صادق صابون پز داماد حقیر با اسلحه کمری شخصی از نزدیک ترور و کشته شد و به این شهادت، ما اولین شهید انقلاب اسلامی استان کرمانشاه را به انقلاب اسلامی تقدیم داشتیم و ظاهراً عوامل انتظامی و ساواکی ها دیده بودند که محور همه عملیات ضدشاهی صادق است و جوان ها دور او چرخ می زنند این بود که از نزدیک با اسلحه کمری و استفاده از کثرت جمعیت و تاریکی اول شب او را به شهادت رساندند و تا دو سه ساعت بعد، درگیری های آن شب به خیابان های اطراف کشیده شد که بعداً جوانی به نام مصطفی امامی نیز کشته شد.

ص: ۹۹

بخش دوم: اجازات، وصیت نامه و آثار آیت الله نجومی

اجازه اجتهاد آیت الله العظمی میرزا محمد باقر زنجانی به آیت الله نجومی

ص: ۱۰۲

اجازه اجتهاد آیت الله العظمی میرزا محمد باقر زنجانی به آیت الله نجومی

متن

ص: ۱۰۵

اجازه اجتهاد آیت الله العظمی سیّد عبدالاعلی سبزواری به آیت الله نجومی

متن

ص: ۱۰۶

اولین اجازه روایت شیخ آقا بزرگ تهرانی به آیت الله نجومی

متن

ص: ۱۰۷

دومین اجازه روایت شیخ آقا بزرگ تهرانی به آیت الله نجومی

متن

ص: ۱۰۸

متن

▫

ص: ۱۰۹

اجازه روایت علامه سیّد محمد صادق بحرالعلوم به آیت اللّه نجومی

متن

ص: ۱۱۰

اجازه عربی در عالم خط از حاج میرزا احمد معصومی زنجانی

متن

ص: ۱۱۱

وصیتنامه آیت الله نجومی به دستخط مبارک خود که دارای ۹ صفحه بوده و بخشی از صفحات ۵ ، ۶ و ۹ مربوط به خانواده معظم له بوده ، حذف گردیده است.

متن وصیتنامه

ص: ۱۱۲

متن وصیتنامه

ص: ۱۱۳

متن وصیتنامه

ص: ۱۱۴

متن وصیتنامه

ص: ۱۱۵

متن وصیتنامه

ص: ۱۱۶

متن وصیتنامه

ص: ۱۱۷

متن وصیتنامه

ص: ۱۱۸

آثار آیت الله نجومی

۱. کیمیای هستی در شرح حال خودش.

۲. فیض قلم مجموعه مقالات فارسی ایشان.

۳. سحر مبین نمونه هایی از دست نوشته های هنری ایشان.

۴. تقریرات اصولی استادش میرزای زنجانی.

۵. تقریرات فقهی استادش میرزای زنجانی.

۶. رساله در غنا برای کنگره شیخ انصاری.

۷. رساله تصویر و تمثیل « مجسمه سازی و نقاشی » برای کنگره شیخ انصاری.

۸. رساله در نجاست خمر برای کنگره مقدس اردبیلی.

۹. رساله تعظیم شعائر برای کنگره فاضلین نراقیین.

۱۰. رساله در عنوان مالیات که آیا از عناوین اولیه است یا ثانویه.

۱۱. رساله بُعد معنوی هنر خط.

۱۲. رساله عرفان هنری انسان.

۱۳. المؤمن (تفسیر سوره المومن).

۱۴. مجموعه ای بسیار لطیف کشکول مانند.

۱۵. مجموعه شعری از شعرهای لطیف شاعران به نام همیشه بهار.

۱۶. مونس جان (تفسیر سوره یونس) .

۱۷. نسیم ایمان (تفسیر سوره مؤمنون) .

۱۸. منزل مقصود (تفسیر سوره هود).

خط زیبای آیت الله نجومی نیز سبب شد تا ایشان کتاب هایی را برای خود استنساخ کند که تا آن زمان به چاپ نرسیده بود :

۱. ریاض العلماء و حیاض الفضلا در دو مجلد بزرگ که بیش از ۱۸۰۰ صفحه را در ۱۱۰ روز بازنویسی کرد.

۲. رساله لاتعاد از استادش میرزای زنجانی.

۳. رساله فروع علم اجمالی نیز از استادش میرزای زنجانی.

۴. کتاب استخارات سید بن طاوس.

۵. بنآه المقاله العلویه، تألیف علّامه جمال الدّین ابن طاوس.

۶. نشوه السّلافه و محل الاضافه از علّامه شیخ محمد علی خیقانی نجفی.

۷. فصل القضاء درباره کتاب فقه الرّضا ، تألیف علّامه سیّد حسن صدر.

۸. اجازه سیّد صدر برای علّامه طهرانی صاحب الذّریعه.

۹. تحفه الحکیم آیت الله العظمی حاج شیخ محمد حسین اصفهانی (کمپانی).

۱۰. رساله معاد حاج شیخ محمد حسین اصفهانی مذکور.

رساله بُعدی معنوی هنر خط در مجله سروش در شماره های ۲۲۹ تا ۲۳۴ و همین طور رساله عرفان هنری انسان در مجله سروش و سه بار از طرف انتشارات سروش به چاپ رسیده است.

ص: ۱۲۰

بخش سوم: تصاویر

تصاویر و خوشنویسی آیت الله نجومی

تصاویر

ص: ۱۲۳

تصاویر

ص: ۱۲۴

تصاویر

ص: ۱۲۵

تصاویر

ص: ۱۲۶

تصاویر

ص: ۱۲۷

تصاویر

ص: ۱۲۸

تصاویر

ص: ۱۲۹

تصاویر

ص: ۱۳۰

تصاویر

ص: ۱۳۱

تصاویر

ص: ۱۳۲

تصاویر

ص: ۱۳۳

تصاویر

ص: ۱۳۴

تصاویر

ص: ۱۳۵

تصاویر

ص: ۱۳۶

تصاویر

ص: ۱۳۷

تصاویر

ص: ۱۳۸

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹